فاطمه جلیلهٔ عالم را بعضی را بشمشیرهای ابدار پاره پاره کردند و بعضی را اسیر و شرمسار و دیار بدیار کردند
یا وَقْعَةَ الطَّفِّ خَلَّدَتْ لِلْقُلُوبِ أَسًى كَأَنَّنَا كُلَّ يَوْمٍ يَوْمُ عَاشُورَا ای واقعهٔ کربلا چنان اندوه دائمی در دلها
گذاشتی که گویا هر روز روز عاشورا و همه ایام ایام ماتمست یا وَقْعَةَ الطَّفِّ هَلْ لِلدِّينِ أَيُّ فَتًى
أَوْقَعْتِهِ رَهْنَ تَعْفِيرٍ وَتَقْتِيرٍ ای واقعهٔ کربلا آیا سید انی که چگونه بزرگوار را در بلا انداختی که او را پاره
پاره کردند و در پیش ذرهٔ خاک مالیدند مُغَسَّلٍ بِدُمُوعٍ مِنْ أَحِبَّتِهِ وَدَمٍ بِحَرِّ سَيْفِ الْكُفْرِ مَخْضُوبٍ شهید
بغسلی که غسل او از آب دیدهٔ دوستانش بود و خون سینهٔ مجروحش بود که بشمشیر کفر او را تحریر کرده بودند
مَا غَضَّتَ عَنْهُ أَبَى لِحَيْنِهِ وَلَا جَنَازَتُهُ سُلِّتْ بِتَوْقِيرٍ بی پرستاری که کسی نبود که چشمهای او را بوقت
کشتن او در وقت مردن او درستی نبود که جنازهٔ او را از زمین برداشت فَبِأَسَاءٍ جَرَى هَذَا الْأَمْرُ
عَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَوَيْحٍ بَعْدَهُ مُوَيْحٍ آیا این ظلم بر مثل حسین علیه السلام میکنند این ستم بر مرکز نبوت
پیغمبر مینمایند ای آسمان مضطرب منزلزل شو و خراب شو وَأَنْتِ يَا أَرْضُ صِيرِي بَعْدَهُ قِطَعًا وَيَا جِبَالُ عَلَى وَجْهِ
الثَّرَى صِيرِي ای زمین بعد از کشته شدن حسین علیه السلام سرنگون و پاره پاره شو ای کوهها بر جای خود
قرار مگیرید که لشکر آسمان و زمین را کشتند و بدنش را بر زمین انداختند و عالم را پر آشوب کردند
بدانکه حکایت مبارزت آنحضرت و جدال او و شهادت آنحضرت را اگرچه نمیتوان از اول رجب تا آخر محرم و نظر بر
اوردو بکرها را کتاب میکنند و قابل آنها را برای گوینده و شنونده مهیا شده است که مگر بلا بر سر و سینه
زنند و اینها لابد بمصیبت نیست لکن اگر عار بر انتجاع منظر و وارث حمد و صفت و کیفیت آن قتال
ابطال و شیر مرکز جدال بنحوی که از اخبار معتبره و اقوال سید و سیدون مشتمل بر فوائد عظیمه است بر
که مشتمل است بر معجزات کثیره که موجب زیادتی بصیرت دوستانش میباشد و علاوه باعث حزن و اندوه
شیعیان میباشد لذا بنحوی از کیفیت قتال آنقطب فلک کار و مقام تحریر میاورد چنانکه علامهٔ اعلام ذکر
کرده اند که بعد از آنکه اصحاب و انصار و برادران و فرزندان عزیزش بدرجهٔ شهادت رسیدند آنحضرت بر
دشمن نظر کرد پاره کرد و گفت أَلَا تَرَوْنَ أَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ مَا يَصْنَعُ بِوَلِيِّ نِعْمَتِكُمْ خداوندان شما که بیخبرند
پیغمبر تو چه میکنند پس از جهت اتمام حجت صدای بلند و باستغاثه بلند کرد که هَلْ مِنْ ذِي رَحِمٍ آلَ
الرَّسُولِ الْمُخْتَارِ هَلْ مِنْ ذِي ذِمَّةٍ أَوْ حُرْمَةٍ لِأَبِيهِ الْأَطْهَارِ آیا کسی هست که رحم کند بر آل احمد مختار
آیا آیا کسی هست که پاس ذمهٔ پدر بزرگوار رسول را و اهل بیت او را نگاه دارد هَلْ مِنْ ذَابٍّ
يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ آیا کسی هست که دفع شر از حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله نماید هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ
أَوْ يَرْجُو اللَّهَ فِينَا آیا هیچ موحدی هست که در حق ما از خدا بترسد یا امید پاداش از خدا

رسی هست که عزالان چون امامت را فریاد رسی نمایم چون ندای بی یاوری و فریاد بیمددکاری از بنات
سپاه اندوه بگوش اهل حرم رسید صدای گریه بلند کردند و خروش بر آوردند سید الساجدین علیه السلام
چون ناله پدر بزرگوار را شنید از خیمه بیرون آمد و حال آنکه علیل و رنجور و مریض بود و طاقت برداشتن
سلاح حرب نداشتن شمشیر نداشت ام کلثوم در عقبش ندا میکرد که ای نور دیده بکجا میروی برگرد حضرت
فرمود یا عمتاه دعینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه بگذار جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر سید الشهدا
علیه السلام بخواهر خود فرمود بگیر او را و مگذار بمیدان رود که دنیا از نسل آل محمد خالی نماند سید بن طاوس
روایت کرده که پس از آن آمد زینب خواهر خود زینب خاتون فرمود ناولینی ولدی الصغیر حتی
اودعه آنچه خواهر طفل صغیر مرا بیاور تا وداعش نمایم پس آن طفل را آورد بخدمت آنحضرت و بروایت دیگر
زینب خاتون آمد نزد برادر و آن طفل را آورده عرض کرد که این برادر این طفل است که روز است
آب نخورده شربت آبی از اینکروه از برای او طلب نما پس آن طفل را گرفته بمیان آن صدها نامرد برد پسر سعد لعنه الله
و فرمود ای قوم شما کشتید شیعیان مرا و اهلبیت مرا و عهد و بیعت مرا شکستید دست از من بردارید تا
مرا جلو خود برگردم یا شربت آبی بمن بدهید کسی با من نماند مگر زنان و اطفالی که تیر و شمشیر بکار
نمیبرند و بایکم اسقوا هذا الرضیع اما ترون کیف یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم و ای بر شما
آخر این طفل شیرخواره را شربتی از آب بدهید می بینید چگونه بخود می پیچد از تشنگی آخر او را گناهی نیست
و آنحضرت با ایشان در گفتگو بود که ناگاه حرمله بن کاهل ملعون تیری بر کمان گذاشته بجانب آن امام عالمیان انداخت
آن تیر بگلوی مبارک آن طفل آمد و گلوی مبارک او را در هم شکافت و بروایت شیخ مفید ره در وقتیکه
او را بنزد آنحضرت آوردند او را گرفته میبوسید و در کنار خود گرفته که آن ملعون تیر را انداخت بر حلقوم
مطهرش آمد و گلویش را در هم شکافت آنحضرت چون این را مشاهده فرمود بی اختیار اشک از دیده
خونینش جاری کرد بدن او را بوسه داد و چشمش را باسمان کرده گفت اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا
اشبه الناس بنبیک محمد خداوندا گواه باش بر این قوم که کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو پس دست
بر گلوی آن طفل گرفته چون دستهایش را از خون میشد آنرا بسوی آسمان میریخت و میفرمود سهل است
الهی بمن میکنند چون در نظر خداست و بر او پوشیده نیست پس باز دست مبارک را بر آن خون کرفت
تا دستهایش پر از خون شد و بخود خطاب میکرد و میفرمود ای نفس صبر کن و تحمل پیشه کن در بلاها چنانکه
بتو میرسد پس رو بدرگاه خداوندی نیاز کرد و عرض کرد خداوندا می بینی که چه میکنند با او و چه بلاها میکشیم در
دنیا او را ذخیره آخرت ما گردان و بروایت ابی مخنف لوط بن یحیی گفت خدا بیامرزند من کمتر از ناقه صالح نباشد

خداوندا اگر مفقود شده است که با او ایشان نصرت نمایی ایشان را از برای نصرت ما فرا آورده از جهت
مسلم نقل شده که من با عسکر پدر بودم و نظر می‌کردم بسوی طفل که بر روی مسند سید الشهداء
علیه السلام شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد نورانی که نورش نور آفتاب را فرو می‌نشاند
پا بر دامن زنان گاهی می‌افتاد و گاهی بر می‌خاست می‌گفت وا ولداه و وا قتیلاه و وا مهجة قلباه تا آمد
بنزد آن طفل و خود را بر روی او انداخت دختران چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش
آن طفل شهید انداختند سید الشهداء علیه السلام با قوم در گفتگو بود چون این را دید همان حال بسوی
آن زن رفت و او را موعظه و نصیحت کرد و عبد الله او ملاطفت او را بجهت برگردانید بکسانی که در رودم
بودند پرسیدم کیست این زن گفتند ام کلثوم و آن دختران فاطمه و سکینه و رقیه می‌باشند و بروایت
صاحب احتجاج آنحضرت خود از اسب فرود آمدند و بغلاف شمشیر خود زینب را کوبید و آن طفل را بدن او را
بخون رنگین کرد و او را در آنجا دفن نمود پس خود معتم رفتن بمیدان و مقاتله لشکر حزب شیطان کرد
و بنا بروایت صاحب منتخب و جز آن رود سوی خدا را پوشید و درع پیغمبر را در بر کرد و شمشیر آنحضرت را حمایل
کرد و اسب آنحضرت سوار شد و آمد بر در خیمه و ندا کرد یا سکینه یا فاطمه یا ام کلثوم یا زینب علیکن
منی السلام ای دختران نور من و ای خواهران بیکس و ای یتیمان بی پرستار و ای محنت کشان بی غمخوار ای عیال
بیمونس و ای اطفال بی معین ای اطفال بی پدر بی یاور بلا ای اسیران رنج و عنا نوبت بی پرستاری
شما رسیده و اینک نشان بی مددکاری شما در آمده اینک وقت رفتن من بسوی اینک نوبت شهادت من
در آمدن زنان و دختران که مرا از آنسید مظلومان شنیدند از خیمها بیرون ریختند و بدور شمع قدس
پروانه وار می‌گردیدند سکینه که دختر آنحضرت بود و مادرش رباب دختر امرء القیس بود آنحضرت را
تعلق بسیار بخود و مادرش بود حتی آنکه درباره ایشان فرموده لَعَمْرُكَ إِنِّي لَأُحِبُّ دَارًا تَكُونُ بِهَا
سُكَيْنَةُ وَالرَّبَابُ بجان تو که من دوست میدارم خانه را که در آن سکینه و رباب می‌باشند أُحِبُّهَا
وَأَبْذُلُ جُلَّ مَالِي وَلَيْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِي عِتَابٌ ایشان را دوست میدارم و سهل است که عمده مال
خود را صرف ایشان میکنم و کسی نمی‌رسد که مرا عتابی نماید در این خصوص باری سکینه که بدکان بخدمت
آنحضرت آمد چون او را بسیار دوست میداشت او را بر سینه چسبانید و اشک از دیدها پاک
میکرد و میفرمود سَأَطُولُ بَعْدَكَ يَا سُكَيْنَةُ فَاعْلَمِي مِنْكِ الْبُكَاءُ إِذَا الْحِمَامُ دَنَا إِنِّي زود باشد که وقت
گریه تو برسد و بطول انجامد گریه تو بعد از آنکه من از پیش تو بروم لَا تَحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكِ حَسْرَةً
مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي اسکینه گریه مکن و دل مرا مسوزان از اشک دیده خود تا روح در بدن من

منست فَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتَ أَوْلَى بِالَّذِي تَأْتِينَهُ بِأَخِيرَةِ النِّسْوَانِ چون من کشته شوم تو که فرزندی
نازپرورده اولی بسیار شدی در کرسی بر من پس سکینه گفت ای پدر تن بر داده و راضی بر شدن فرزند
ای نور دیده چگونه تن بر نهد هر کسی که باوری ندارد و معنی ندارد عرض کرد ای پدر مادر بر جهت
خود برکردان آنحضرت فرمود چنان اگر مرا بگذارند بخود من خود را بهلاکت عباس اندازم زنان چون این را
شنیدند صدای گریه و خروش بر آوردند آنحضرت ایشان را دلداری داد و ساکت فرمود ابن
طاوس علیه الرحمه میفرماید که شمر ذی الجوشن علیه اللعنه حمله کرد بر خیمه سید الشهدا علیه السلام و نیزه
خود را بر خیمه آنحضرت زد و گفت آتش بیاورید تا خیمه را با هر کس که در او است بسوزانم آنحضرت
فرمود ای پدر ذی الجوشن آیا تو میخواهی که اهل و عیال مرا بسوزانی پس شبث بن ربعی شمر را سرزنش
از این اراده نموده و انما لغو از اراده خود در گذشت چون آنحضرت بیحیائی آنقوم را مشاهده فرمود
و دانست که بجز کشته شدن چاره نیست فرمود اِبْغُونِي ثَوْبًا لَا يَرْغَبُ فِيهِ أَحَدٌ اجْعَلْهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا
أُجَرَّدَ بَعْدَ قَتْلِي یعنی جامه کهنه که کسی را رغبت در آن نباشد بجهت من بیاورید تا در زیر لباس خود
بپوشم تا آنکه بعد از کشته شدن که بدنم را برهنه میکنند آنجامه کهنه بر بدنم بماند و بدنم برهنه و عریان
و بیساتر نماند فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ من میدانم که کشته میشوم و مرا برهنه میکنند پدر و مادر شبیه
بفدای مظلومیت باد ای ابا عبد الله همینکه زنان دلسوخته او این را شنیدند صدها بگریه بلند
کردند و فریاد و فغان بر آوردند حضرت فرمودند مَهْلًا فَإِنَّ الْبُكَاءَ أَمَامَكُنَّ مدارا باشید بتحمل درد
گریه کنید که گریه پیش رو شما است یعنی زود جامه کوچکی از برای او آوردند فرمود
لَا أَرَى لِبَاسَ مَنْ ضُرِبَ عَلَيْهِ بِالذِّلَّةِ این لباس لباس کسی است که در ذلت افتاده میباشد و بر او
این شمر ثوب فرمود این را نمیخواهم زیرا که این لباس اهل ذلت میباشد پس جامه کتان واسع تر آوردند آنرا
پوشید و بروایت ابن طاوس جامه از برای او آوردند او را پاره پاره کرد و بر زیر لباس خود پوشید فَلَمَّا
قُتِلَ جَرَّدُوهُ مِنْهُ اه چون او را کشتند آنجامه پاره پاره را نیز از بدن شریفش بیرون کردند پس در جامه
سر بر البیدن و آنرا نیز پاره پاره کرد و پوشید تا برهنه نشود چون او را شهید کردند اجر بن کعب علیه اللعنه
آنرا از بدن نازپرورد دامان پیغمبر کند و بدنی که بر سینه پیغمبر و فاطمه علیهما سلام الله پرورش یافته بود
عریان و برهنه در میان خاک و خون انداخت مِنْ نَحْرِ الزَّهْرَاءِ أَنْ حُسْنُهَا بَيْنَ الْوَرَى غَارٍ عَلَى تَعَافِي
کیست که خبر نماید فاطمه زهرا را که حسنش را برهنه و عریان در میان بیابان انداختند وَرُؤُوسُ أَبْنَائِهَا
عَلَى سُمْرِ الْقَنَا وَبَنَاتُهَا تُهْدَى إِلَى شَامَاتِهَا سرهای اولادش را بر نیزها زدند و دخترانش را هدیه شام

میبرند یا فاطمة الزهراء قومی واندبی اسرانا فی اسرانا ذل عدائنا ای فاطمه برخیز و ندبه کن
بر فرزندان اسیر غریب که همه را بر دامهای مکر دشمنان افتاده اند و این ملعون شقی جهنم اشغال
دستهای او در زمستان خشک میشد و در تابستان خون و چرک از آن میامد تا بجهنم واصل گردید
ایشان چون امام عالمیان و سر کرده مظلومان را بخانه پاره پاره و پوشیده اهلبیت خود را
وداع میکرد وداع باز پسین چون اهل بیت و زنان را بخانه داد بدند ناله الوداع الوداع الفراق
الفراق بلند شد و شور شیون در میان آن بیکسان بلند شد که کسی را تاب دیدن آن نبود آنجناب
ایشان را تسلی داد و روانه میدان شد و در بعضی از روایات وارد شده که آنحضرت عمامه رسول خدا بر سر بست
و زره آنحضرت را پوشید و بر در رسول خدا را پوشید شمشیر آنحضرت را حمایل نمود و بر اسب آنحضرت که ذوالفقار
میگفتند سوار شد و با این هیئت آمد بنزد انکروه بیحیا و رفت در میدان میان و گفت یا اهل
الکوفة انشدکم بالله هل تعرفونی شما را بخدا قسم میدهم که آیا مرا میشناسید گفتند بلی تو حسین
علی علیه السلام میباشی و جد تو پیغمبر خدا است گفت شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که این شمشیر
پیغمبر خدا است که من آنرا حمایل دارم گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم میدانید که این عمامه رسول خدا
است بر سر دارم گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که پیغمبر خدا بمن و برادرم فرمود
انه ابوه اشباه من اهل الجنة گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید از مشرق تا مغرب
میان شما با غیر شما فرزند پیغمبری غیر از من باشد گفتند خدا میداند که نه بغیر از تو فرزند پیغمبری
نیست فرمود فبم تستحلون دمی چرا خون مرا حلال میدانید گفتند آنچه گفتی همه را میدانیم ولکن دست
از تو برنمیداریم تا ترا نشنه بکشیم از سید الساجدین علیه السلام روایت شده است که گفت چون پدر بزرگوارم
آنخطبه را خواند و جواب آن قوم شقاوتمآب را شنید آمد بسوی خیمه و اشک از دیده اش میریخت چون بدر
خیمه رسید خواهر آنحضرت زینب خاتون از خیمه بیرون آمد مضطرب بحسرت ناله دامن بر زمین کشان
و شیون بود جواب قوم را که بآنحضرت گفته بودند پس گفت یا اخی هذا کلام من ایقن بالقتل ای برادر
این گفتگو گفتگوی کسیست که یقین بکشته شدن دارد و شنیده بود جواب آنحضرت را که گفت لا یوقن بالقتل
من لا یعین له لا یجبر الخواهر چگونه یقین بکشته شدن نداشته باشد و دلاسا دهد کسیکه ناوک
و داد و می نالد پس گریه در گلوی پدرم گرفت و بگریه در آمد چون زینب را بدان گریه برادر مظلوم
او را دید گفت وا ثکلاه فقدی ابی نفسه برادرم جگر را خود را میدهد وا حزناه وا اخیاه
وا فاطمتاه وا حسناه وا حسیناه شیخ مفید در ارشاد ذکر کرده اند که چون آنحضرت بمیدان آمد حمله کرد بر

القوم واین رجز را خواند كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدْ مَا رَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللّٰهِ وَرَبِّ الْفَلَقِ ای قوم کافر شدند
واز دین برگشتند واز قدیم اعراض کرده بودند از ثوابهای آخرت قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَابْنَهُ حَسَنَ
الْخَيْرِ كَرِيمَ الْأَبَوَيْنِ حَنَفًا مِنْهُمْ وَقَالُوا اجْمَعُوا وَاحْشُرُوا النَّاسَ إِلَى حَرْبِ الْحَيْدَرِ
علی مرتضی را کشتند و برادرم حسن مجتبی را کشتند واو را کشتند از کینهائیکه در دل داشتند چون
از کشتن ایشان فارغ شدند و مرا نهادند گفتند جمعیت کنید و مردم را جمع کنید از برای حیدر
وکشتن او بالقوم من ناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمين ثم صاروا وتواصوا لهم باحیاء
لرضاء الملحدين وای برابر آن لشکر جمع میکنند از برای صاحبان حرم خدا و وای بر اینگروه
ملحد که بیکدیگر وصیت کردند و هر یک دیگری را سفارش میکند باستیصال من بخاطر جوئی دو ملحد
لم يخافوا الله من سفك دمي لعبد الله نسل الكافرين وابن سعد قد رماني عنوة بجنود كوفة
الخاطئين از خدا نمیترسند در ریختن خون من بجهت عبد الله که نسل دو کافر مرتد است و پسر سعد که
امده است و با لشکر انبوه بشمار لا لذنب كان مني قبل ذا غير فخري بضياء النيرين بعلي الخيرين
بعد النبي والنبي الفرشي الوالدين گناهی نکرده ام که پیش از این مستوجب این عقوبت باشم بغیر فخر
نداشتم بجز اینکه همیشه فخر میکردم بکسی که نور او روشنی میدهد شمس و قمر را که فخر میکنم بر پدرم علی
کرار و بجدم احمد مختار خيرة الله من الخلق أبي ثم أمي فابن الخيرين فضة قد خلصت من ذهب
فأنا الفضة وابن الذهبين ذهب في ذهب في ذهب ولجين في لجين في لجين پدر و مادرم بهترین
خلق خدا میباشند پس فرزند دو برگزیده از خلق خدا میباشم والدي شمس وأمي قمر فأنا الكوكب
وابن القمرين جوهر من فضة مكنونة فأنا الجوهر وابن الدرتين من له جدتي كجدي في الورى
أو كأمي فأنا ابن العلمين فاطم الزهراء أمي وأبي فاصم الكفر ببدر وحنين در همه روزگار کدام
جدی مثل جد منست و کدام پدر مثل پدر من و مادرم فاطمه زهراء است و پدرم علی مرتضی که دشمن
ابدا ترس قامت کفر شکست کرد بدر و علم که زهر نگون شد عبد الله غلاما يافعا وقرشيا يعبدون
الوثنين يعبدون اللات والعزى معا وعلي كان يصلي القبلتين مع رسول الله سبعا كاملا
ما على الأرض مصلي غيرتين پدرم که ایمانش از همه کس بیشتر بود ایمان بخدا داشت و بندگی خدا میکرد
حالیکه طفل بود و ببلوغ نرسیده بود و قریش همه بت پرست بودند ایشان لات و عزی میپرستیدند و علی
بدو قبله نماز کرد و هفت سال با پیغمبر نماز کرد که نماز گذاری در روی زمین بغیر از این دو بزرگوار هم نمیرسید
هجر الأصنام لم يعبدهم مع قريش لا ولا طرفة عين من له عم كعمي جعفر خلق الله له الجنحين پدرم

رجز خواندن جناب سید الشهداء صلوات الله علیه

کسی بود که طرفة العین عبادت معبود بغیر حق نکرد و کی است که عمش مثل غم باشد که خدا دو بال باو
داد که در بهشت پرواز نماید نَحْنُ أَصْحَابُ الصِّبَاغَةِ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَالْمَغْرِبَ نَحْنُ جِبْرَئِيلُ لَنَا
سَادِسٌ وَلَنَا الْكَعْبَةُ ثُمَّ الْحَرَمَيْنِ ما پنج نفر از اصحاب ما مالک میباشیم مشرق و مغرب عالم را و شما بحث
و عید ما میباشید که شمشیر بر روی ما میکشید ما پنج نفر هستیم که در همه عالم کسی نبود که سادس ما
گردید تا آنکه جبرئیل ششم ما گردید جَدِّي الرَّسُولُ مِصْبَاحُ الدُّجَى بَابِي الْمُوفِي لَمْ يُبَايِعْنِي وَالِدِي
خَاتَمُ جَادَ بِهِ حَيْدَرُ وَأَنَا فِي رَأْسِ الرَّكْعَتَيْنِ قَتَلَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا يَوْمَ أُحُدٍ وَبَدْرٍ وَحُنَيْنٍ
أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ رَغْمًا لِلْعِدَى بِحُسَامٍ صَارِمٍ ذِي شُفْرَتَيْنِ بدانکه این رجز از اشعار مشهور آنحضرت است
در اکثر کتب مقتل مذکور است باز باره کی اگرچه بیش از این از بعضی از کتب مقتل نقل شده لکن بجهة
اختصار اکتفا بهمین شد پس آنحضرت روحی له و حلل الفداء در برابر قوم ایستاد و شمشیر برهنه کرده
بود در دست داشت آیِسًا مِنَ الْحَيَاةِ عَازِمًا عَلَى الْمَوْتِ در حالتیکه از زندگی خود مایوس بود و عازم
مرگ شده بود و این اشعار را میخواند أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ
منم فرزند علی مرتضی که بهتر از همه عالمست از آل هاشم همین فخر مرا بس است اگر خواهم فخر کنم وَجَدِّي
رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ نَزْهَرُ وَفَاطِمُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدٍ وَعَمِّي
يُدْعَى ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ وَفِينَا كِتَابُ اللَّهِ أُنْزِلَ صَادِقًا وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذْكَرُ
وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ نُسَرُّ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَنَجْهَرُ وَنَحْنُ وُلَاةُ الْحَوْضِ نَسْقِي وَلِأَعْدَائِنَا
رَسُولُ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ وَشِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُفْجَرُ فَطُوبَى
لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا بِجَنَّةِ عَدْنٍ صَفُّوهَا لَا يُكَدَّرُ محمد بن ابیطالب میگوید که پس آنحضرت طلب
مبارز کرد و هر کس از مبارزین نامدار که بکارزار آمد از دست آن شاهنشاه روزگار طعمه شمشیر
ابدار گردید و بدرک اسفل نار واصل گردید تا آنکه گروه بسیار بر آنجهنم واصل گردید پس در میمنه
لشکر پسر سعد حمله کرد و میگفت اَلْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ کشته
شدن بهتر از گذاشتن عار بر خود و قرار دادن عار بر خود اولی از داخل شدن بر آتش جهنم است پس بر
میسره لشکر حمله کرد و میگفت أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ الْبَطْحَا إِنِّي لَا أَنْثَنِي أَحْمِي عِيَالَ أَبِي مَضَى عَلَى
دِينِ النَّبِيِّ منم حسین پسر علی علیهما السلام قسم خورده ام که رو بر نگردانم از شما و حمایت میکنم عیال پدر خود را
و بر دین و آئین خاتم النبیین میروم و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که حمله کرد بر قوم و میمنه و میسره ایشان
مثل پدرش حیدر کرار فَقَتَلَ مَيْمَنَتَهُمْ عَلَى الْمَيْسَرَةِ وَمَيْسَرَتَهُمْ عَلَى الْمَيْمَنَةِ لشکر را هم رو بهم که میمنه

آنشان قلب پیر و مبر منقلب بیمنکرد بدو هر کس که بنزد او میشد از نامداران او را بر زمین میزد
پس بر قلب سپاه زد و بشمشیر و نیزه ایشان را مثل برگ درخت بر زمین میریخت تا چهار صد سوار و پیاده
روانه جهنم کرد از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفت بخدا قسم ندیده بودم که هر کس را که این کثرت و
جمعیت دور او را گرفته باشد که دلش محکم و قوی باشد از او بدرستیکه انکه در میدان بر او حمله میکردند
پس او با شمشیرش بر ایشان حمله میکرد فَتَكَشَّفُ عَنْهُ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهَا الذِّئْبُ پس از او میگریختند
و راه میدادند مثل گریختن گوسفندان که گرگ بر انها بیفتد و حمله میکرد و حال انکه سی هزار نفر صالح
در برابرش ایستاده بودند فَيَنْهَزِمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ پس میگریختند از برابرش مثل ملخ
که کسی ایشان را متفرق نماید پس برمیگشت بجای خود و میفرمود لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ چه
نیکو میگوید در انمقام فَثَبَتَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ مِثْلُ الْأَسَدِ بِالْهَاشِمِيَّةِ خَافَتْ بِكُلِّ مُنَافِقٍ یعنی حمله کرد بر ان
اشقیا و او فرزند حمله کننده ترین و تمام ترین خلق است و چکیده شجاعت و قلب دایره فتوت و مکرمت است
فَبَعْضُ مُحِبِّيهِ يُشَبِّهُ حَالَهُ بِوَصْفٍ عِنْدِي الْوَصْفُ غَيْرُ مُطَابِقِ یعنی بعضی از دوستانش تشبیه میکنند
حال او را و شجاعت او را بوصفی مثل انکه یکی تشبیه میکند او را بشیر خشمناک و یکی تشبیه میکند او را بهنگی که
در دریای عرب غوطه ور باشد امثال این تشبیهات و تشبیه نمودن درست نیست بجهت انکه هنگ شیر غیر
انها از فاضل بطش و صولت او خلق شده اند و شیر از عالم و هنگ از بنی ادم در قوه شجاعت خود از زیادتی
سطوت او استمداد میجویند إِذَا شَاءَ يُفْنِي كَانَ عَزْرَائِيلُ خَادِمًا لِصَادِرٍ عَنْ أَمْرِهِ بِالْمَخَانِقِ من چنین
میگویم که هرگاه میخواست فانی نماید ملک الموت ادنی خادمی بود از برای او که هر که میکرد اطاعت میمود
وَإِنَادِ عَنِ الْأَرْوَاحِ لَبَّتْ مُطِيعَةً وَتَحْرِيكُهُمْ خَنْرَ بِحُكْمِ النَّوَاتِقِ اگر ارواح ان کافران را میطلبید
بدنها را اندر حنه لبیک گویان در خدمتش حاضر بودند حرکت کردن ارواح بامر او امریست که در
روز اول چنین قرار داده شد باری بعد از اینها چنانچه در بعضی از کتب مقتل مذکور است بجهت کشت
و نیز عیال و اطفال خود امد شنید صدای گریه دخترش را باو خطاب کرد که ای سکینه گریه مکن که من تا
گریه تو را ندارم بعد از این سپاه خواهی گریست بدیگران و دختران و خواهران دورش را گرفتند و هر
طرف بر غریبی و بیکسی او میگریستند ایشان را اذن داده روانه میدان کرد پس باز بر ایشان حمله کرد فَأَقْلَبَ أَدْهُمَ
عَلَى أَخْرِهِمْ فَانْكَشَفُوا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَدُقُّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ان لشکر کوفه را برهم زد و از پیش او اسد الله
گریختند بنحویکه بر روی هم میریختند و بهم میخوردند تا انکه ایشان را از شریعه دور کرد و اسب خود را در
میان اب راند وَكَادَتْ أَنْ تَطْلَعَ رُوحُهُ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ و از حرب چنان لشکری بر او غالب شده بود که نزدیک

بود روح مبارکش از بدنش جدا کرد و هم چنین اسب او چنان تشنه شده بود که نزدیک بود هلاک گردد
و اسب از شدت عطش میخواست که آب بیاشامد حضرت با او خطاب فرمود که تو تشنه و منهم تشنه
بخدا قسم که نمیچشم آب را تا تو آب بخوری چون اسب این را شنید سر بالا کرد آب نخورد و حضرت
با او خطاب کرد که اشرب فانا اشرب تو بخور که منهم میخورم پس کفی از آب برداشت که بحلق تشنه
برساند ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیر سه شعبه که بر کمان داشت خورد تیر را کشید خون از زخم میجوشید
بدست مبارک میگرفت و بهوا میریخت و میگفت یا رب الیک اشکو من قوم اراد دمی
وضعونی شرب الماء خدایا بسوی تو شکایت میکنم از گروهی که خون مرا ریختند و نگذاردند
مرا که شربتی از آب بحلق تشنه ام برسانم باز خواست آب بیاشامد پسر سعد گفت وای بر شما اگر
آب بیاشامد همه شما را خواهد کشت ناگاه ملعونی فریاد زد که ادرکه حمة النساء فقد هتکت که
الحسین حمه زنان را تاراج کردند پس ابرار بحت بر ایشان حمله کرد و خود را بخیمه رسانید خیمه را سالم
دید دانست که این از مکر و غدر انکروه غدار بوده خواست بار دیگر مراجعت نماید سیدالشهدا
علیه السلام فریاد زد یا ابن سعد توقف حتی اودعک ای پدر باش بدار یا زینب را ببینم و کلی از حال
باکمالت بچنیم و زنان و دختران همه از خیمه بیرون ریختند و مانند پروانه بدور آن شمع بزم هدایت
جمع شدند و گریه میکردند یجانب پدر رفت میرفت و میگفت شتاب مکن تو فلک خویش اضطراب مکن
نظر بجانب ما ماندگان خود انداز غنیمت زهجران دم کتاب مکن و در بعضی از کتب مقتل
مذکور است که این دفعه آخر آنحضرت بود که بسوی خیمها آمد پس پرده کیان سرادق عصمت را طلبید
و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را بتوبهای حضرت تسلی بخشید و نامه الوداع الوداع
و وزیاد الفراق الفراق در میان آن بیکسان بلند گردید پس که بر کنار رفت و بر سر بالین فرزند
زین العابدین علیه السلام و او را در بغل گرفت و روی او را بوسه داد و او را نوازش فرمود و امر
امامت را باو سپرد و سفارش زنان را باو کرد و سفارش او را بزنان و فرمود ای زنان آماده
مصیبت باشید زنهار که دست از صبر و شکیبائی برندارید و کلام ناخوش بر زبان مباورید
که باعث نقص ثواب شما شود چون من کشته شوم مو پریشان مکنید و طپانچه بر چهره مزنید و رو
و سینه مخراشید و جامه چاک منمائید و واویلا و وا ثبوراه مگوئید تا شما را از گریه منع نمیکنم
که شما غریبان و مصیبت زدگان میباشید لا تلطمی یا بنة الزهراء خدک من قبلی وقد قرب
اعضائی اتجاهی ولا تشقی علی الجیب صارخة فالشق کشف و نشر الشعر خذلان الجواهری

ای دختر فاطمه بجهت کشته شدن من طپانچه بر روی زن اگرچه اندوه تو بسیار باشد و جامه را مدد
و موی سر را پریشان مکن لَكِنْ إِذَا انْصَرَفْتُ فِي الْقَضَاءِ مُنْجَزًا وَانْحَطَّ مِنْ شَرَفِ الْمَعْرُوفِ
بُنْيَانِي حَتَّى جَنْبَيْ حَمَامِ الْأَبْلَقِ نَادِبَةً وَاسْتَمْطِرِي الدَّمْعَ حَتَّى انْسَحَبَ أَفْيَانِي لكن بخواهم
هرگاه بر زمین بیفتم و مرا شهید کنند و بدنم را پاره پاره بر زمین اندازند اشک از او دیده جاری
کن و ناله دلسوز از پرده چگر بکش وَإِنْ تَفَرَّقَتِ الْأَيْتَامُ فَاسْتَدِبِي بِهِمَا فَأَجْرَاهُمَا فِي الْبَعْثِ
غُفْرَانُ چون طفلهای یتیم از ترس و جور ظالمان در بیابان متفرق شوند تو مادری کن ایشان را
جمع آوری نما که خداوند تو را جزای خیر دهد و بیامرزد وَإِنْ يَشْقَ عَلَيْهَا سَيْرُ قَائِدِهَا فَاسْتَرْفِقِي
وَإِنْ خَانَ تِلْكَ إِحْسَانُ الْجَوَاهِرِ اگر در وقت اسیری ایشان را بر شتر و ناهموار بر اندیشه مولای
التماس کن که مدارا و نداکرچه میدانم که در حق دلشان نیست و احسان از ایشان سر نمیزند
وَاسْتَسْقِي مِنْ خُصُرِ الْمَاءِ إِنْ شَكَتْ عَطَشًا فَرُبَّمَا رَقَّ أَنَّ الشَّامِلَانِ اگر تشنه شوند بی
بجهت ایشان طلب کن شاید بر ایشان رحم کند و شربتی بایشان بدهند بدرستیکه ابر و باد
صحرا فرق نیست زیرا که این شط عظیم ملو است هَذَا عَلِيٌّ أَبُوهَا إِنْ دَعَتْ بِأَبٍ وَالْمُؤْمِنُونَ بِهَا
فِي اللَّهِ إِخْوَانُ اینک فرزندم علی بجای پدر ایشانست اگر بها نه پدر و کبرند و مؤمنان بمنزله برادر
ایشانند اگر برادر جویند آه پس آنجناب مضطر باز بکوه میدان آمد و مانند شیر خشمناک خود را بر
آنقوم بی باک زد بشدت عطشی که داشت و نظر بعادت جاریه و طبیعت بشریه باز اراده فرات کرد او را
مانع شدند و نگذاشتند که آب برسد و بیاد بوادی خود را بفرات رسانید و رکوه را که ظرفیت
کوچک بجهت آب خوردن پر از آب کرد و خواست تناول نماید مردی از قبیله بنی دارم که او را زید بن
شریک میگفتند تیری بر خنک شربتش زد که رکوه از دستش افتاد تیر را کشید خون از زیر جاری
کرد بدان را میگفت و میفرمود هکذا اتقی الله و باسمان میریخت وارد شده است که آن ملعون را حرارتی در
باطن او و تشنگی و بیم شد که او را باد میزدند و یخ بر شکمش میمالیدند و کافور بر پیشش و میگفت
عطش مرا کشت ظرفهای بزرگ پر از آب و شراب بیاورید هر آنرا میخورد و مسکن نمیشد چنین بود
تا شکمش پاره پاره شد و بهلاکت رسید اما آنحضرت زخم خود را گشته در آن داخل کرده و آنرا
بمیدان رفت و بوادی بعد از آن مایوس از آب شد دانست که آب باو نمیرسد مگر بدست جدش پیغمبر
شراب طهور بنوشد فرمود شَيْخِي مَا إِنْ شَرِبْتُ مَاءً عَذْبًا فَاذْكُرُونِي أَوْ سَمِعْتُمُ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ
فَانْدُبُونِي شیخا من در حالیکه آب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید که مرا با لب تشنه کشتند اگر بشنوید که

کسی در غربی افتاده یا بیرم کشته شده بر غربی و شهادت من ندبه و نوحه کنید و بالجمله انتهاء
مظفر بار دیگر بر آن قوم بد کر حمله کرد چنان حمله که بوصف راست نمیاید و در بعضی از روایات
وارد شده است که شمر و اولاد زنا چون حملات و شجاعات آن کرار غیر فرار را مشاهده کردند
سعد گفت ای امیر مهار زنت نمودن این ما را هلاک مینماید بخدا که اگر همه روی زمین با او مبارزت
نمایند همه ما هلاک خواهد کرد ما رأیت رجلاً یقتل بنوه و اخوته و اصحابه ارزبط جاشاً
من الحسین هرگز ندیدم کسی اولاد و برادران و یاوران او همه کشته شوند که قوی‌تر باشد
دلش از حسین علیه السلام با اینکه می‌بیند ایشان را که در پیش روی او افتاده‌اند و لا شک انه ضلع
من اضلاع النبوة ابن سعد امر کرد لشکر او دفعه شوید فرفر بالسیوف و الرماح و فرفر بالنبل
و الاحجار یک مرتبه با شمشیر و نیزه و فرفر دیگر با تیر و سنگ پس تیرزنان و سنگ‌اندازان بیک
طرف و نیزه‌داران و شمشیرزنان بیک جانب آه بر آن مظلوم حمله کردند و از هر جانب نیزه
و شمشیر و سنگ بر بدن خشمگین و میزدند پس او نیز بر ایشان حمله کرد با اینکه می‌هزار نفر از
چهار جانب بر او حمله میکردند فاذا داس علیهم فرقوا عنه فرار الجراد المنتشر هرگاه در میان ایشان
میتاخت مثل ملخی که در میان ایشان راه رود از چپ و راست میگریختند پس میامد در مقابل او
میایستاد و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حمید بن مسلم میگوید والله لقد رأیت
شیخاً مخضوباً بالدم و درعه بان علیه نیاناً و لیس یری للناظرین و هو اذا شد علیهم
انکشفوا من بین یدیه انکشاف الغنم اذا شد علیها الذئب بخدا قسم دیدم او را که از بس خون
از زخمهایش آمده بود ریش مبارکش رنگین شده بود و زره او را خون فرو گرفته بود که زره‌اش
پیدا نبود بنیانی دیگر و زره از خون بر روی زره‌اش ظاهر شده بود و با دم فدای مظلومیت
شود با اینحال هرگاه بر ایشان حمله میکرد مانند گوسفندی که گرگ بر او حمله کند میگریختند صاحب بحار
از ابن شهرآشوب و محمد بن ابیطالب روایت کرده که جنگ کرد آنقدر که هزار و هفتصد و پنجاه نفر را
بدار البوار فرستاد صاحب منتخب میگوید که چندین هزار نفر را کشت و نقل از بعض مشایخ شده که
ده هزار نفر را کشت و این اگرچه مستبعد مینماید لکن از انتجاع مظفر که شجاعت و جرئت را از خیر
البشر میراث داشت پیغمبر جرئت و جود را از صفات بخل خود بارعطا کرده بعید نیست باری ابن
سعد گفت ویلکم اتدرون لمن تقاتلون هذا ابن الاکوع البطین هذا ابن قتال العرب وای
بر شما میدانید که با کی مقاتله میکنید این فرزند اکوع بطین است این فرزند کشنده عرب است از هر جانب

جانب دو او را بگیرید چهار هزار سر انداز او تیر باران کردند و حایل شد لشکر میان او و حرم او
صاحب مناقب و سید بن طاوس میفرماید که آنحضرت صیحه زد بر ایشان و فریاد زد و تحکم یا شیعة
آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد نمیترسید پس در دنیای خود صاحب غیرت باشید
و حیث عربی از دست ندهید شمر گفت چه میگوئی ای پسر فاطمه فرمود من با شما جنگ میکنم و شما
با من جنگ میکنید زنان را تقصیری نیست منع کنید عناد و طغیان خود را از حرم من و تا من در
حیاتم کسی متعرض حرم من نشود گفت این مطلب تو روا است پس فریاد زد که کسی متعرض حرم حسین
علیه السلام نشود و خودش را فصل کند و با خودش جنگ کند و لعمری انه لکفو کریم آه انقوم
جفاکار مردمان بر کرده پروردگار کردند و روا نمیشدند و هو فی ذلک یطلب شربة من الماء
آن مظلوم تشنه با آن حال شربت آب از آن قوم طلب میفرمود هر چند میخواست روا نمیشد و آب را
بجانب شریعه فرات میراندند حملوا علیه باجمعهم حتی احلوه عنها لشکر بر آنحضرت حمله میکردند
تا اینکه او را حایل شدند از آب و اخر الامر نگذاشتند که قطره آب بلب تشنه اش برسد یا ابا عبد الله
ما خلت قبلک بحرا ماء من ظمأ ولا اسدا تردیه آجال پیش از تو هرگز خیال نمیرسید که
دریائی از بی آبی و تشنگی هلاک شود و هرگز گمان نمیکردم که شیر را گوسفندان و روباه صفتان
او را هلاک کنند ابو الفرج نقل کرده که آنحضرت طلب آب میفرمود شمر ملعون گفت والله لا تذوقه او ترد النار
بخدا آب نمیرسی تا بجهنم وارد شوی یکی دیگر گفت ای حسین آیا نمیبینی که آب فرات چگونه مثل آسمان
مثل شکم ماهی بخدا قسم نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری آنحضرت فرمود اللهم امته عطشا آنگاه خدا
او را از تشنگی بکش راوی میگوید بخدا قسم که آن ملعون از تشنگی مرد که ابن زیاد گفت مرا
کشت پس چنین بود تا بجهنم رفت لا رحمه الله و در بعضی از کتب نقل کرده است پس آنحضرت ابتدا فرمود
خیرة الله من الخلق ابی بعد جدی انا ابن الخیرتین و ابی قسیم و امی قرة و انا ابن الفضة و ابن
الذهبین تا آخر ابیات سید بن طاوس علیه الرحمه و دیگران روایت کرده اند که ناگاه ملعونی که او را
ابو الحتوف جعفی میگفتند پیش آمد و آن بزرگوار بر پیشانی نورانی آن امام مبین نشست چون
بزرگ کند خون بر روی شریفش جاری گردید و روی مبارکش و محاسن شریفش بخون رنگین گردید
پس رو را بدرگاه حق نیاز کرد و گفت اللهم انک ترى ما انا فیه من عبادک هؤلاء العصاة خدایا
می بینی که چه بر سر من از این بندگان عاصی است اللهم احصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تذر علی وجه
الارض منهم احدا و لا تغفر لهم ابدا پس بار دیگر بر ایشان حمله کرد مانند شیر خشمناک و این حمله چهارم

بود فجعل لا یلحق احدا الا بعجه بسیفه فقتله والسهام تاخذه من کل ناحیة وهو یتقیها
بیده وصدره یکی بتیر میرسید مگر آنکه او را بدو حصه میکرد از شمشیر و لکن تیر از هر جانب از بزرگوار
میامد و بر سینه و کلوی او میخورد و آنحضرت میفرمود ای پدر بزرگوار شما بدعلی کردید پدر بزرگوار پیغمبر
و بدمراعات کردید عترت پیغمبر را و دیگر بعد از کشتن من کسی را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید
و از کشتن کسی پروا کنید بلکه بعد از آنکه مرا با نظر بتو کشتید دیگر هر قتلی نزد شما آسان خواهد بود
بخدا قسم که امید دارم که خدا مرا گرامی دارد بشهید شدن بسبب آنکه مرا خوار کردید پس انتقام مرا از
شما بکشد حسین بن نمیر ملعون گفت ای پسر فاطمه چه انتقام میکشد از ما بجهت تو فرمود بدی اعمال شما را
میان شما میاندازد و خونهای شما را میریزد پس بدترین خلق بجهنم شما میرساند و آنحضرت جنگ کرد تا آنکه
جراحتهای عظیم بر بدن شریفش خورد و بروایت حضرت صادق علیه السلام سی و سه طعن نیزه و سی و چهار
ضرب شمشیر بر بدن شریفش آمده بود و ابن بابویه در مجالس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
که آنچه یافتند جراحت بر بدن آنحضرت از سیصد و بیست پاره بود که از شمشیر و نیزه و تیر بر بدنش جراحت
زده بودند و بروایت ابن شهرآشوب سیصد و شصت جراحت بر بدنش بود و بعضی هزار و هفتصد جراحت
ذکر کرده اند و روایت شده که جمیع آن جراحتها در جانب پیش روی آنحضرت بود و آنقدر تیر بر روی آنحضرت
نشسته بود که مانند خار پشت شده بود و شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که آنحضرت در گوشه ایستاده که
ساعتی استراحت کند و بحال آید ناگاه سنگی بر پیشانی نورانی آنحضرت آمد جامه اش گرفت که خون از روی
مبارکش پاک نماید فَاَتاهُ سَهمٌ مُحَدَّدٌ مَسمُومٌ لَهُ ثَلاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ فِی صَدرِهِ ناگاه تیر زهرآلود بر آنحضرت
که سه شعبه داشت و بر سینه اش خورد و بنا بر بعضی از روایات حنظلش خورد که از پشت سرش بیرون
کرد گفت بِسمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ پس سر باسمان برداشت و گفت خدایا تو میدانی که
ایشان میکنند کسی را که بر روی زمین فرزند پیغمبر بجز او نیست پس آن تیر را از پشت سر خود بیرون
کشید فَیا لَیتَ ذَلِکَ التَّحرُّکَ کانَ بِمُهجَتِی وَیا لَیتَ هذَا السَّهمَ کانَ بِمُهجَتِی ای کاش بعوض تو مرا
نحر کرده بودند و ای کاش از تیری که بر سینه تو زدند بر جگر من آمده بود آه چون آن تیر را بیرون کشید
خون مثل ناودان از جای آن جاری گردید دست را بر دهن زخم میگذاشت و چون دستش پر از خون میشد
باسمان میریخت و قطره از آن بر نمیگشت و سرخی آسمان از آن تاریخ پیدا شد پس مشتی از آن خون گرفت
و بر سر و ریش خود مالید و گفت هم چنین ملاقات خواهم کرد جد بزرگوار خود را و حال آنکه بخون خود
رنگین شده باشم و گویم یا رسول الله قتلنی فلان و فلان پس ضعف بر او مستولی گردید و دیگر تاب جنگ

جدال و قوهٔ قتال نداشت در جای خود ایستاد هر کس از آن قوم بجهت بنزد او می‌آمد و بر می‌گشت که
مبادا خود او بگردن او باشد و مبادا بر او ابتدا بیضه از دو اثر سر بی از قبیله کند که او را مالک بن یسر
می‌گفتند پیش آمد و او را دشنام داد و ضربتی بر سر شریفش زد و برقش بر سر داشت حلوا از خون شد
حضرت فرمود ای پسر دست نخورده شما شما و خدا ترا با کالبد محشور نماید پس جناب حضرت آن برقش را
انداخت تا ملعون چون دید که آن حضرت آن برقش را بر زمین انداخت آن را برداشت و در تفسیر برقش کلاهی
هست با جبه بوده یا لباسی که بجهت حفظ باران و نحوان بر سر می‌کنند یا کلاهی مخصوص باری از برقش
از خز بوده آن ملعون آن را برداشت و بعد از واقعه کربلا بخواهر بود آن را مشت و خون از آن می‌گرفت
گفت ای بیچارگان لباسی که از برقش پیغمبر کنند در خانهٔ من داخل می‌کنی بیرون رو و خدا بر تو آن را آتش
گردانند و بر او آن را بزن تا که از خون بشوانی بگریه در آمد گفت وای بر تو حسین را کشتی و او را
برهنه کردی بخدا قسم هرگز در خانهٔ تو نخواهم ماند برخاست که او را طپانچه زد دستش بد درخورد
بخود دستش زخم شد و کار کرد تا آنکه دستش از بدنش بیفتاد و بر او آن دستهایش خشک شد و در
تابستان چرک و خون می‌آمد و در زمستان مانند دو چوب خشک بود و در فقر و نکبت مبتلا بود تا بجهنم واصل
شد لا رحمه الله و اما آن حضرت چون آن برقش را از سر انداخت آمد بسوی خیمه خرقه طلب نمود چون
آوردند آن را بزخم خود بست و بر بالای آن کلاهی گذاشت و بر بالای آن عمامه بست و بر او آن در آن حال
ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام زینب پیش آمد گفت یا اخی
ابقیت بالقتیل ای برادر دل بکشته شدن داری و یقین بشهادت کردی حضرت فرمود و کیف لا
ابقین و لیس لی معین و لا نصیر چگونه یقین نکنم و حال آنکه یاوری ندارم گفت ای برادر ما را بجد
خود برگردان فرمود هیهات اگر دست از من برمیداشتند خود را در این مهلکه نمی‌انداختم و کانی بکم
غدا تطحنکم کالطحین لیبولنکم امام الرکاب و یبولنکم سوء العذاب یعنی امروز می‌بینم که در این نزدیکی
که شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده‌اند و شما را در جلو اسب می‌دوانند و عذاب می‌کنند زینب
خاتون چون این را شنید اشک از دیدهاش جاری شد با دل سوزان و جگر بریان شروع بشیون و فغان
کرد و می‌گفت وا وحدتاه وا قلة ناصراه وا سوء منقلباه وا شوم صباحاه پس دست زده جامه را
چاک زد و مو را پریشان کرد و طپانچه بر روی زد و حضرت باو فرمود مهلا یا بنت الرضا ان البکاء
طویل یعنی خواهر مبادا باشد بدختر مرتضی علی یا ام باشد که بطولانی بعد از این خواهی کرد پس برخواست
که بیرون رود زینب خاتون باو چسبید و او را گرفت و می‌گفت مهلا یا اخی توقف حتی ازودع

مِنْ نَظَرِي فَهٰذَا وِدَاعٌ لَا تَلَاقِيَ بَعْدَهُ ای برادر مدارا باش و تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدن
روی تو توشه برگیرم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخر است دیگر بخدمت نمیرسم
فَهَلَّا اَخِي قَبْلَ الْمَمَاتِ هُنَيْهَةً لِيَبْرُدَ مِنِّي لَوْعَةٌ وَغَلِيلُ ای جان برادر اندک زمانی مدارا باش پس
از آنکه از دیدارت محروم شوم و تا سوز دل را بجهت نظاره تو اندکی تسکین دهم فَجَعَلَتْ تُقَبِّلُ يَدَيْهِ
وَرِجْلَيْهِ پس پاها و دستهای او را میبوسید و سایر زنان نیز دوران خسته ناتوان را گرفته بودند و
دستهای او را میبوسید و ناله دلسوز از سینه میکشیدند پس جامه طلبید که بر زیر جامه اش
بپوشد الی آخر حدیث پس باز بیرون رفت و رو بمیدان روانه شد و خسته و مانده شده و از کار
وامانده بود صاحب بحار میگوید فَوَقَفُوا سَاعَةً ثُمَّ عَادُوا وَاَحَاطُوا سَاعَةً توقف کردند پس دوباره
گرفتند ناگاه خولی بن یحیی بن یزید که بر خنک شریفش آمد و بروایتی صالح بن مزاحم بنیزه بر وطی
کاهش زد که از اسب در گردید و از طرف راست بر زمین محنت خیز گردید افتاد نظم بلند مرتبه
شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد اَهْوَى فَكَبَّرَتِ الصُّفُوفُ بِرَغْمِهِ وَبِرَغْمِ
كُلِّ مُكَبِّرٍ وَمُهَلِّلٍ او بر زمین افتاد و بجهت افتادن او الله اکبر میگفتند و حال آنکه بجهت افتادن
او هر مکبری و موحدی از بانگ تکبیر و تهلیل بر زمین افتاد عَجَبًا مِنَ الْبَيْعِ الطَّوَائِعِ كَيْفَ لَمْ تَنْشَقَّ
وَالْاَرْضِينَ لَمْ تَتَزَلْزَلِ اَسَفًا عَلَيْهِ وَلِلْكَوَاكِبِ كَيْفَ لَمْ تَنْقَضَّ وَالْاَفْلَاكُ لَمْ تَنْفَطِلِ تعجب
میکنم که چرا آسمانها بهم نشکافت و چرا زمین متزلزل نگردید و سرنگون نشد چرا ستارها بر زمین
نیفتاد و چرا افلاک از حرکت و گردش نیفتاد عبدالله بن حسن علیه السلام طفلی بود که هنوز مراهق
نشده و از عمر شریفش پانزده سال گذشته بود چون عم بزرگوار خود را با آن حال دید روانه میدان
شد و بروایت دیگر در وقتیکه آنحضرت وداع کرد و روانه میدان گردید کودکان بعقب عم خود
روانه میدان گردید زینب خاتون بعقبش دوید که نگذارد بمیدان رود جناب امام علیه السلام
ندا کرد بخواهر خود که اِحْبِسِيهِ يَا اُخَيَّةُ بخواهر بگیر او را و نگذار که بمیدان آید پس آن طفل ابا و امتناع
کرد و امتناع شدید کرد و گفت لَا وَاللّٰهِ لَا اُفَارِقُ عَمِّي بخدا قسم از عم نمیشوم باری آمد تا بخدمت عمش
رسید چون نزد آنحضرت رسید لحر بن کعب و بروایتی حرمله بن کاهل شمشیری حواله آن امام
مظلوم کرد گفت وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْخَبِيثَةِ اَتَقْتُلُ وَاحِدًا مِنْ وُلْدِ الزَّهْرَاءِ ای بر تو ای ولد الزنا آیا عم را میخواهی بکشی
آن ملعون در غضب شد شمشیر را حواله آن طفل کرد دستش را پیش آورده شمشیر بر دستش فرود
آمد دستش را بر بدن تا طرف دیگر پوست و بر بدنش معلق شد فریاد زد یا عماه و بروایتی گفت

گفت یا اُمّاه مادرش با سر و پای برهنه بیرون دوید فریاد وا ولداه و یا نور عیناه برکشید
پس جناب سید الشهداء انطعل را در بر کشید و فرمود یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک ای نور
دیدهٔ برادر صبر کن بر آنچه بر تو واقع میشود که زود باشد که با پدر صالحین خود ملحق گردی آنحضرت
او را دلداری میداد که ناگاه حرملهٔ بن کاهل اسدی بر کاوی تازیانه زد که در کنار عمر بزرگوار
شهید شد و بنا بر شهداء ملحق گردید زینب خاتون که این را دید شروع بشیون کرد و میگفت
وا ابتاه لیت الموت اعدمنی الحیوة کاش مرده بودم و این روز را نمیدیدم و کاش
آسمان بر زمین میافتاد کاش کوهها پاره پاره میشد و اردشاه که چون مظلوم از هیچ طرفی
یاوری ندید گوشهٔ چشم را باسمان کرده میگفت صبرا علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث
المستغیثین پس استغاثه میکرد کسی جوابش نمیگفت و داد رس طلب کسی بدادش نمیرسید ملائکه
آسمانها بکریه درآمدند و گفتند خداوندا آیا این همه ظلمها بر فرزند پیغمبر تو میکنند و تو می بینی
و تو نمی گوئی که انتقام تو شدید میباشد ندا رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر
کردند دیدند شخصی را که ایستاده مشغول نماز است ندا رسید که همین قائم انتقام خواهم
کشید از این جماعت بجهت او بدرستیکه بجهت خون بچهٔ هفتاد هزار نفر از بنی امیه را اسیر اکشم و نیز
باشد که بجهت خون حسین پسر فاطمه علیها السلام هفتاد هزار نفر از بنی امیه بدست مهدی قائم علیه السلام
بکشم و بروایت سید بن طاوس چون او را بر زمین انداختند زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و
فریاد میکرد وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت
علی السهل کاش آسمان بر زمین میافتاد کاش کوهها پاره پاره میشد و بروایت شیخ مفید خطاب
بپسر سعد کرده فرمود و حال آنکه او نزد او ملعون بود فرمود ویحک یا عمر اتقتل الحسین و انت
تنظر الی و ای بر تو ای عمر آیا حسین را میکشند و تو ایستاده و می بینی پس آن ملعون اشک از روی
خشم جاری شد و روی خود را برگردانید پس آن مظلومه دلسوخته رو را بسوی آن ناقصان بیدین
کرده فریاد زد و یکم اما فیکم مسلم وای بر شما آیا بین مسلمانان شما هیچ نمیرسد هیچکس او را
جواب نداد و بروایت ابن طاوس آن ملعون فریاد زد که وای بر شما چه انتظار میکشید پس از هر جانب
بسوی او حمله کردند پس زرعة بن شریک ضربتی بر کف مبارک چپ او زده و بروایتی کف چپ او را از
بدن جدا کرد پس ضربتی دیگر بر عاتق مقدسش زد و بروایتی بر فرق سرش زد و چون این ضربت را بر او زد
آن بزرگوار بر رو در افتاد آنجناب از روی ضعف گاهی میافتاد و گاهی می نشست پس سنان بن انس ملعون نیزه

بر سینهٔ آنحضرت زد پس تیر را کشید تیر دیگر بر سینهٔ شریفش زد پس همان ولد الزنا تیر بر سینهٔ
بزد یکی بگردنش زد که آنجناب بر رو در افتاد پس برخواست و تیر را بقوت کشید و دست
خود را بزیر دل زخمش گذارد و خون خود را میگرفت و بر سر و ریش مبارک خود میمالید و
میگفت هکذا القی الله مخضبا بدمی مغضوبا علی حقی چنین ملاقات میکنم خدا را بخون خود
آلوده و با خوی مغضوب مردی روزگار عمر سعد ایستاده آنحرامزاده با او گفت وای بر تو برو و او را
خلاص کن روزگار او را باز که خولی ملعون بجهت این امر عظیم اقدام کرده که از ترس بر اندام او افتاد برگشت
این شمر اشوب میگوید از هر جانب او حمله ور شدند ابو الحتوف جعفی تیر بر جبین مبارکش زد و حصین
تمیمی نیزه بر دهنش زد ابو ایوب غنوی تیری بر هر او بر حلقش زد حضرت فرمود بسم الله و لا حول
و لا قوة الا بالله و هذا قتیل فی رضاء الله خون را گرفت و چند بار بر سر خود مالید سنان
آن ملعون رفت بجهت کشتن او چون خواست شمشیر بر او زند از امام عالیمقام چشم باز کردن
بیحیا شرم کرده برگشت شبث بن ربعی لعین پیش رفت که شمر چشم باز کرد شمشیر را از دست افکند
گفت معاذ الله یا حسین ان القی الله بدمک عمر بن حجاج از اسب فرود آمد پای جرئت در میدان
بیدینی گذاشت همینکه نظرش بر چشمهای آنحضرت افتاد برگشت و سوار اسب شد شمر ولد الزنا
گفت چرا برگشتی گفت چشمهای او مانند چشمهای جدش بنظرم آمد نخواستم خونش کردن کرم چنگ
مسلم میگوید در این اثنا زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و گوشوارهای گوشش میلرزید میگفت
لیت السماء انطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل ابن سعد یا ابا عبد الله
میگفتند و تو ایستاده می بینی اینملعون را اشک از دیدهٔ چاریش جاری شد ابن طاوس و ابن نما از هلال بن نافع
روایت کرده اند که گفت من با عمر بن سعد ایستاده بودم که ناگاه مردی فریاد زد که ابشر ایها الامیر
هذا شمر قد قتل الحسین ای امیر بشارت باد تو را که حسین کشته شد میگوید من بیرون رفتم از
صف تا نزدیکی آن مظلوم دیدم در میان خون و خاک افتاده نزدیک است که روح مقدسش از بدن مطهرش
پرواز کند بخدا قسم که هرگز کشته بخون آغشته نیکوتر و نورانی تر از او ندیده بودم و نور روی و جمال
او و هیبت او مرا حیران کرده و مرا از فکر کشتن او برده بود ناگاه شنیدم او را که میگفت اما تسقوننی
قبل طلوع روحی شربة من الماء آیا پیش از آنکه روح از بدنم جدا شود یک شربت آبی بمن نمیدهید
ناگاه یکی در جوابش گفت بخدا قسم که قطرهٔ از آب نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از حمیم جهنم بنوشی
آنحضرت تبسم کرده فرمود انا من وارد جهنم میشوم و از حمیم جهنم میشوم نه بلکه پرچم رسول خدا صلی الله

صلی الله علیه و آله وارد میشوم در منزل او و ساکن میشوم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و آشامانم
از شراب طهور بهشت میآشامم و شکایت میکنم بسوی او ظلم و ستمی که بمن کردند و ظلمی که باهلبیت
من و یاوران من کردند میگوید همه ایشان در غضب شدند نه کوه با آن همه رحم در دلهای سنگی ایشان
نبود و او با ایشان تکلم میکرد و ایشان او را شهید کردند و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که
فرمود لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّیْفِ وَالسِّنَانِ وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَبِالْعَصَا او را کشتند بشمشیر و نیزه و
سنگ و چوب وَلَقَدْ وَطِئَهُ الْخَیْلُ بَعْدَ ذَلِکَ و بعد از اینها هم بدنش را پامال سم اسبان کردند مجلس
کاش از زمان سرادق گردون نگون شدی و بخیمه بلند ستون بیستون شدی کاش از زمان که این حرکت
کرد آسمان سیماب در روی زمین بی سکون شدی کاش از زمان برآمدن از کوه تا بکوه سینی سپید روی
زمین قیر گون شدی کاش از زمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی کاش
از زمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه زین بیرون شدی آه آه چون او را شهید
کردند زلزله در عالم افتاد و شورش در ملائکه آسمانها برپا شد عالم ظلمانی گردید بادهای عظیم
وزید آسمان خون بارید از زمین خون جوشید و در بعضی از روایات است که منادی از افق اعلا ندا
کرد که قُتِلَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ قُتِلَ وَاللهِ الْحُسَیْنُ فَنَادَی مُنَادٍ عِنْدَ ذَلِکَ فِی السَّمَاءِ أَلَا انْخَسَفَتْ
مِنْ دِینِ أَحْمَدَ الْعَرَبِی أَلَا قُتِلُوا الْإِسْلَامَ وَالدِّینَ الْحَنِیفَ أَلَا قُتِلُوا سِبْطَ النَّبِیِّ الْمُصْطَفَی آه آه
أَجْرَمُ مِنْهُمَا لِشَهْرٍ رَاسًا طَالِعًا أَمْسَی لِبَحْرِ النُّورِ مَرْقَدًا فَبَکَتْهُ أَمْلَاکُ السَّمَوَاتِ الْعُلَی وَالْبَدْرُ
بَاتَ عَلَیْهِ مَشْقُوقَ الرِّدَا وَالنَّجْمُ کَفُّ الْجُودِ مَکْفُوفًا وَطَرْفُ الْعِلْمِ مَطْرُوحًا عَلَیْهِ الْأَرْمَدُ وَالْحُسْنُ
صَاحَ لِمَنْ عَرَاهُ مِنَ الْأَسَی وَالطَّیْرُ نَاحَ عَلَی عَرَاهُ وَعَدَّدَا فَلَأَبْکِیَنَّ عَلَیْکَ یَا ابْنَ مُحَمَّدٍ حَتَّی
أُوَسَّدَ فِی التُّرَابِ وَدَّدَهُ مَنْ بَعْدَ تَشْهَدِ الشَّهِیدِ السَّرْخَسِی مُلْحِدًا فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا
إِلَیْهِ رَاجِعُونَ مجلس یازدهم از شهادت سید علیه و نالج کتبه العبد المذنب علی

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِیِّ الَّذِی لَا یُشْبِهُهُ شَیْءٌ مِنَ الْأَکْوَانِ وَلَا مِثْلَ لَهُ فِی الْأَعْیَانِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَی أَمِیرِ نَوْعِ الْإِنْسَانِ الْمُتَفَرِّدِ مِنْ أَبْنَاءِ جِنْسِهِ فِی الْمَکَانِ وَالشَّأْنِ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ
أَشْرَفِ مَنْ حَوَاهُ الزَّمَانُ وَالْمَکَانُ وَعَلَی أَوْصِیَائِهِ أَحْبَارِ الدَّهْرِ وَأَبْحُرِ الزَّمَانِ وَبَدْرِ التَّوْحِیدِ
وَأَرْکَانِ الْإِسْلَامِ وَالْإِیمَانِ خُصُوصًا عَلَی سِبْطِ الشَّهِیدِ الْعَطْشَانِ وَالْوَحِیدِ الْمَهْفُوفِ بِالْأَبْعَدِ
الْحِرْمَانِ وَالْغَرِیبِ الْوَلْهَانِ خَلِیلِ الْأَنْصَارِ وَالْأَعْوَانِ کَثِیرِ الْأَحْزَانِ وَالْأَشْجَانِ سَلِیبِ الْعِمَامَةِ

الظمآن مقطوع الاعضاء والبنان مسلوب العمامة والخمار البعيد عن الاوطان المقتول بظهر
الكوفان الذي غسله الدموع الهمان ونعشه العيدان وكافوره الزبان وقبره قلوب اهل
الايمان الذي اجتمع عليه حزب الشيطان وجنود الكفر والطغيان فنفوا عنه الماء الجاري وساروا
اليه بالسيف والسنان فسقوه الحتوف وشيعا بالنبال وطعنا بالرماح وضربا بالسيوف
وكان الم نحوه واراه مطروحا على الرمول بين الخيول تبعثت فلا تغاث وتستجير فلا
يجار وتستسقي فلا يسقى فوا اسفا على الشيوخ والشبان وواحسرتاه على تلك الاجسام
والابدان جسوم طال ما اتعبوها في عبادة الرحمن وتلاوة القرآن تسقوا عليها الصبا
والدبور وتزورها العقبان والنسور واحزنا على تلك البنان والنسوان والاطفال
الضيفان مسلوبة الثياب الاسبان نزوعة الغطاء من الاذان مسلوبة الاباء والاخوان المحمولة
على الهجان المشهورة في البلدان تلقيهم في منازلهم الزفان والجبان الى اللعين الفتان فلعنة
الله عليه ولعنة توصله الى اسفل درك النيران وبعد فقد قال الله سبحانه وتعالى قل لا
اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا ان الله غفور
شكور بدانكه حق پيغمبر خدا بر خلق خصوصا امت او بعد از حقوق الهي عظيمتر از حق هر ذي حقي مي باشد
زيرا كه علاوه بر اينكه واسطه وجود هر موجودي و سبب نزول بركات و رحمت از خالق ارض و
سموات مي باشد و واسطه حصول معرفت الهي و معرفت طريق بندگي نسبت به عالميان مي باشد
چنانچه سابقا اشاره باين معني شد و باخبار و روايات واضح گرديد با وجود اينها هم معلوم است كه
چه زحمتها كشيد و عمل چگونه مشاق عظيمه نمود تا انكه طريقه خداپرستي را بخلق تعليم فرمود و مردم را
از تيه ضلالت و گمراهي نجات داد بصراط مستقيم حق شناسي و حق پرستي رسانيد مبعوث شد در
زماني كه خلق بجز عبادت اصنام و اندادچيزي نميدانستند و بغير از كفر و جهالت عالم را فرو گرفته بود
و زماني كه در دور كفر و بت پرستي عالم را سياه كرده بود شيرازه علوم حكم گسيخت و قواعد علم و دانش
مندرس و معالم معارف حق شناسي منطمس گرديد مردم را نه بطريق عدل و داد راهي و نه بسوي حقيقت
و معرفت دليلي جمعي به بت پرستي مشغول و گروهي بخونريزي و ظلم مغرور جماعتي منهمك در شهوات لذات
نفسانيه و طايفه مغرور در ذيل شيطانيه و حيوانيه در چنين حالي مبعوث شد و علم رسالت برافراشت
و راه هدايت برپا نمود و خلق را براه حق دعوت نمود در حالتيكه بزور و لشكر و بي معين و ياور و
از هر جانب اظهار عداوت در شفي او كردند و بدست و زبان او را اذيت كردند و شمشير بر رويش

دویش کشیدند و سنگ بر روی او زدند و دندانش را شکستند و از هر جانب که فتنش را بستند و او
بجز صبر و تسلیم و رضا راهی نپیمود و بغیر از شکر و حمد چیزی اظهار ننمود بر قوم خود نفرین نکرد و بجز
اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِی فَاِنَّهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ چیزی نگفت هر پیغمبری بعد از زیادتی ظلم از قوم باو بر ایشان
نفرین کرد قوم خود را بغرق یا بحرق یا بصیحه یا بمسخ یا بخسف یا بغیر آن مبتلا و هلاک میکردند ابی ذر گوید
با اینکه اذیت قوم او بیش از اذیت پیغمبران سلف بود بر قوم خود نفرین نفرمود و تحمل فرمود تا ایشان را
بطریق حق پرستی رسانید و راه بندگی حق شناسی را بخلق تعلیم فرمود و علوم و معارف و حکم را در
میان ایشان منتشر نمود و بمواعظ شافیه و حکمتهای عملیه و اینه خلق را در فکر دار آخرت انداخت از
شهوات حیوانیه منصرف گردانید و باخلاق الهیه خود مردم را از اخلاق شیطانیه وا داشت طریق صلاح
و سعادت بخلق تعلیم نمود و بساط عدل و داد در عالم منبسط گردانید و بالجمله خلق را از عذاب نیران
بوسیع جنان رسانید و از غضب رحمان بجنان داده بدار السرور ملک جاودان کشانید دنیای خلق را
معمور و از ذلت بعزة العزة لله و لرسوله و للمؤمنین رسانید و بواسطه او امت افضل از سایر امم
گردیدند و در میان امتها امت مرحومه ملقب شدند حتی اینکه پیغمبران دعا میکردند که خدایا ما را
از امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان گردان حتی اینکه در اخبار کثیره وارد شده است که حضرت موسی عرض
خدا مسئلت مینمود که او را از امت پیغمبر آخر الزمان گردانند باری حقوق آنحضرت بر امت بسیار بیشمار
بود با اینها از آنحضرت متوقع میبودند از شفاعت کبری در قیامت لهذا خواهش کردند که خدمتی بجهت آن
حضرت کرده باشند که قدری حالت ایشان کم باشد خداوند جلیل این آیه را فرستاد که قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ
اَجْرًا بگو یا محمد بامت خود که من مزدی بجهت رسالت خود و زحمتهای خود از شما نمیخواهم و چیزی از مال شما
توقع ندارم و خدمتی از شما طلب نمیکنم مگر دوستی خویشانم و اقربایم اینست مزد رسالت من و اجر نبوت
من و از تفضلات کامله الهی و کرامت حضرت رسالت پناهی این موده شکر اجر او بود و از آنجهت حسنه فرموده
و ثوابی از برای آن مهیا نمود و فرمود وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیْهَا حُسْنًا و کسیکه حسنه کند لا بد اهل
بیت باشد کسب نماید زیاد میکنیم از برای او در آن حسنه حسنات و اشرف مراتب
و طاعات قرار داده از آنجا بخبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود اِنَّ فَوْقَ کُلِّ
عِبَادَةٍ عِبَادَةً وَ حُبُّنَا اَهْلَ الْبَیْتِ اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ بالاتر از هر عبادتی عبادتی میباشد و محبت اهل بیت
افضل از هر عبادتیست و از فضیل روایت شده است که گفت پرسیدم از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که
چیست افضل از امور که بندگان تقرب بجویند بسوی خدا فرایض فرمودند که افضل قربات طاعت خدا و رسول

وحب اولوا الامر است شیخ طوسی از ابو عبد الله جدلی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند آیا را خبر دهم بحسنه که کسیکه با او باشد الحسنه ایمن میباشد از فزع قیامت و از آن سیئه که
کسیکه آن سیئه را داشته باشد خدا او را برو در جهنم میاندازد عرض کردم بلی فرمود الحسنة حبنا
والسیئة بغضنا الحسنة ولایت و دوستی ما است و السیئة بغض و دشمنی ما است دیلمی در اعلام الدین
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گروهی وارد شدند بر حسین بن علی علیهما السلام و عرض کردند
یا ابن رسول الله اصحاب ما و رفقای ما رفتند بنزد معویه و ما بنزد تو آمده ایم حضرت فرمود پس ما جائزه شما
شما را بیش از آنچه معویه با ایشان میدهد عرض کردند قال نه شویم ما بجهة دین خود آمده ایم نه بطمع
دنیا حضرت بزمانی طویل سر بزیر انداخت و خط بر زمین کشید پس سر را بالا کرد فرمود قصیرة من طویلة
کوتاه سخن کسیکه دوست دارد ما را نه بجهة فراغی که با ما دارد و نه بجهة چیزیکه از ما باو رسیده باشد
بلکه دوست دارد بجهة خدا و رسول جاءة معنا یوم القیمة کهاتین میآید در قیامت با ما با تأکید
مثل این دو و دو انگشت سبابه خود را باهم ختم کردند باری ولایت اهل بیت و ذوی القربی را
واجب بلکه از فرایض عظیمه و ارکان اسلام قرار داده و آنرا اجر رسالت و مزد نبوت قرار داده بلکه شرط
قبول اعمال و طاعات کرده اند و طاعات خالی از ولایت ایشان وبال و موجب نکال میباشد در روضه
پیغمبر صلی الله علیه و آله با گروهی از اصحاب نشسته بودند مردی عرض کرد انا نحب الله و رسوله ما
خدا و رسول او را دوست میداریم و اهل بیت علیهم السلام را ذکر نکرد آنحضرت در غضب شد و فرمود
خدا را دوست دارید بجهة آنچه عطا میفرماید شما را از نعمتهای خود و مرا دوست دارید بدوستی خدا
و اهلبیت مرا دوست دارید بجهة دوستی من قسم بخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست
که اگر مردی عمر خود را مابین رکن و مقام در صیام و رکوع و سجود پس خدا را ملاقات نماید بدون
ولایت اهلبیت من این عبادت او را نفعی نبخشد عرض کردند کیست اهل بیت تو فرمود از خویشان من
کسیکه دعوت من قبول کند و بقبله من رو نماید و کسیکه خدا او را از من و خون و گوشت من خلقت
کرده عرض کردند اصحاب که خدا و رسول و اهلبیت او را دوست میداریم فرمودند بخ بخ لذا ایهم
ومعهم بر مبر پس شما از ایشان میباشید و با ایشان میباشید و مرد محشور میشود با آنکه او را دوست
میدارد و از برای او است آنچه را کسب کرده از مبرور روایت شده است که گفت با حضرت باقر علیه السلام
بودیم در خیمه قریب به پنجاه نفر بود یکی از جلالت قدر ایشان سخن نمیگفت حضرت فرمود که چرا
سخن نمیگوئید شاید شما گمان میکنید که من پیغمبرم والله چنین نیست لکن مرا قرابتیست با پیغمبر و از اولاد او

اوبم ابا میدانید کدام بقعه افضلست در نزد خدا هیچ کس جواب نداد خود فرمود آن مسجد الحرامست
پس فرمود ایا کدام بقعه از مسجد حرمت تر در نزد خدا بیشتر است و افضل است کسی جواب نگفت باز خود
فرمود بین الرکن والمقام و باب الکعبه میان رکن و مقام و در کعبه افضل است از سایر مواضع مسجد
بخدا قسم اگر مردی باشد در امکان در شب و روز در دو هزار روز باشد تا شب و لم یعرف حقنا
و حرمتنا لم یقبل الله شیئا با این عمل حق ما و حرمت ما را نشناسد خدا چیزی از عمل او قبول نخواهد کرد باری
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله راضی شد بعوض زحمتها که کشید و تعبها که متحمل گردید در راه دین خدا
و بعوض حقها که با مت دارد چنین کرد دوست دارند اهلبیتش را و دوست داشتن امر صعبی نیست
و خرجی نداشت پس چه قدر بد است کسیکه این امر سهل را در مقابل این همه حقوق قبول ننماید از آن
عجب تر که بعوض دوستی دشمنی نماید و در حدیث است که چون این آیه شریفه نازل شد حضرت در میان اصحاب
ندا فرمود که ایها الناس خدا فریضه بر شما واجب کرده ایا از اینجا میاورید تا بگویم فیما احیی
او را جواب نگفت تا آنکه روز دیگر شد باز برخواست و فرمود بقوم خدا بر شما فریضه مقرر فرمود
ایا قبول میکنید تا بگویم احدی جواب آنجناب را نداد تا روز سیم نیز چنین کرد کسی جواب نداد آنحضرت
فرمود ایها الناس انه لیس من ذهب و لا من فضة و لا مطعم و لا مشرب بگروه این تکلیف تعلق
بطلا و نقره ندارد طعامی و شرابی از کسی نمیخواهم گفتند اگر چنین است بیان فرما حضرت ایشان را خواندند
آیا نیست که دوستی اهل بیتم از شما میخواهم گفتند اما اگر اینست پس قبول میکنیم حضرت صادق علیه السلام
فرمود فوالله ما وفی به الا سبعة نفر بخدا قسم وفا نکردند بآن مگر هفت نفر همینکه پیغمبر صلی الله علیه
از دنیا رفت همه را اهل بیتش رو گردانیدند اهل بیت او را مظلوم و بیکس و بار گذاشتند و حق
ایشان را غصب کردند آتش بر در خانه ایشان زدند و بی اذن ایشان در خانه ایشان داخل شدند و چوبی
دختر ایشان را شکستند و پسر عمش را از خانه بیرون کشیدند و او را خانه نشین کردند فرزندانش را مظلوم
کردند ایشان را مخذول گذاشتند و زهرا را در کام بکی ریختند و شمشیر جفا بر روی دیگری کشیدند و او را
بالب تشنه سر بریدند و عیالش را اسیر کردند و سر مقدسش را در اطراف بلاد گردانیدند و نیکو
و نیکو سفارش خدا و پیغمبر را بجا آوردند و عجب مراعات پیغمبر خدا کردند که فرزند عزیزش هر چند
بسفر میرفت آخر ما ذریه پیغمبر شما هم میگفتند ما ایشان را میشناسیم و میکشیم هر چند نه و جد و وا
و واعلیا و وا ابتاه گوید کسی بر او رحم نکرد و هر چند فرمود ا قتل عطشانا و جدی محمد المصطفی
ا قتل عطشانا و ابی علی المرتضی و امی فاطمة الزهراء ایا بالب تشنه میکشید مرا و حال آنکه جد محمد

مصطفی است یا با لب تشنه میکشید او را و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است
کسی بدادش نرسید کاش حال که مرا عاق پیغمبر نمیکردند او را یکی از مسلمین حساب میکردند کاش حال که
محبت نمیکردند عداوت نمیورزیدند و عبادش مانند کفار اسیر نمیکردند و بدنش را پامال نمیکردند
کاش اگر مسلم حساب نمیکردند او را یکی از طایفه عرب میانگاشتند و حق عربی را از دست نمیدادند
هم چنانچه میفرمود اگر شما را دین نباشد و از قیامت پروا ندارید فکونوا احرارا فی دنیاکم و ارجعوا
الی احسابکم ان کنتم عربا فواعلم عقیله عربی را از دست مدهید متعرض زنان و دختران و حرم من نشوید
اصبر یا رسول الله فیما نلته من امة لیتعود امرک ضیع یا رسول الله صبر کن و شکیبائی کن در آنچه
بتو رسید از امت بیشرم که امر ترا ضایع کردند و وصیت ترا مراعات ننمودند یا لیت یومک لم تکن
او ان قبر هادونک حایل او مضجع لم ترک الحسین و ما لقی من شدة یوم الطفوف فذاک خطب
افظع کاش روز دنیا بودی یا حایلی بود ترا چگونه شد آنچه بر او رواداد در زمین کربلا بدرستیکه
بلیه او عظیم و از حد تجاوز کرده بود فعلیک بعظیم لو تراه و ولده حجبوا عن الماء المباح و امنعوا
پس بر تو عظیم و دشوار میآمد که ببینی او را و اولاد او را که از آب منع کرده اند ایشان را و با لبهای
تشنه نالان و عطشان بر او رده اند افدی الشفاه الذابلات عن الظماء افدی الجسوم الناعمات
تقطع روح و جانم بفدای آن لبهای خشکیده که از شدت تشنگی خشک و کبود شده و روح و جانم
بفدای آن بدنهای شریفه که از دم شمشیرها کوبیده پاره پاره میشد و علیک بعزیز لو تراه
مجدلا تحت السنابک بالعراء موزع گران و دشوار بود بر تو که ببینی نازپرورد را که در زیر دست
و پای اسبان مخالف افتاده و بدنش را پامال مینماید عجبا لاطباق السماء و ارضها من بعد
مصرعه تحط و ترفع تعجب است که بعد از کشته شدن حسین علیه السلام آسمان برپا ایستاده و حرکت میکند
زمین بجای خود ساکن میباشد و علیک بعزیز لو رایت الراس فی عالی السنان سنان جهرا
یرفع دشوار است بر تو یا رسول الله که ببینی سنان بر آنرا که سر فرزند مظلومت ظاهر و علانیه
بر نیزه کرده یا قاصدا ارض الطفوف فقل لها هلا علیک بمن بارضک صرعوا هذا الحسین مفعر
من آله ما کان ذنبهم و ماذا ابدع بگو بزمین کربلا که آیا میدانی که کدام اشخاص در زمین تو افتادند
اهل حسین و گروهی از بنگان اهل بیت او میباشند چه گناه کرده بودند که بایست بکشند و ظلم و ستم کنند
ایشان را عزیزم چون دانستی که محبت ایشان واجب بلکه اوجب واجبات و افضل طاعات است پس ترا امر
کنم و این واجب را از دست مده که اگر در آن مساهله کردی از همه خیرات محروم میشوی زیرا که انسان

خدا صلاة بکه بان متدین میباشند چنانچه در حدیث است که حضرت میفرمایند وَهَلِ الدِّینُ اِلَّا الْحُبُّ
ایا دین میباشد بغیر از محبت و ولایت ما اهل بیت پس هر کس محبتش کاملتر و زیادتر میباشد دینش قوی
میباشد و مراتب محبت مختلف است زیرا که یکی بمرتبه میباشد که محبوب خود را از همه چیز دوستر
بلکه از جان و مال و فرزند و عیال مقدم میدارد و یکی بجز زبان چیزی نیست همینکه پای امتحان
میاید معلوم میشود که مراد ها چه بوده و در این میانه مراتب مختلف میباشد و چون محبت امر
باطنی بر هر کس معلوم نیست صادق و کذب مدعی الا آنکه او را آثار و علامات نیست و عمدهٔ آثار آن اینست
که در شادی دوست شاد و در اندوه او اندوه ناک باشد و از اینجا است که جناب صادق علیه السلام
میفرمایند اِنَّ اَکْمَلَ الْمُؤْمِنِینَ اِیمَانًا اَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَاَکْرَمُهُمْ زَوْجَةً عَلَیْنَا اَهْلَ الْبَیْتِ وَاَشَدُّهُمْ حُبًّا لَنَا وَاَکْرَمُهُمْ
حُزْنًا عَلَیْنَا کاملترین مؤمنان کسی است که خلقش از همه نیکوتر و رفتارش بر ما بیشتر و دوستی از برای
ما شدیدتر باشد و حزن او بر ما زیادتر باشد از دیگران و مودتش بما بیشتر باشد از غیر و الحق چگونه میشود
که بشود با بر بیند شخص محبوب خود را در بلائی مبتلا میباشد و زندگی بر او تلخ نگردد پس چگونه میشود
که بشود که محبوب دین عالمیان را بجرم گناه بالب تشنه و جگر تفتیده بر شتر برهنه بر پهلوش زدند و نیزه بر دهنش
زدند و سنگ بر پیشانیش زدند و شمشیر بر سرش زدند و اشک از چشم نریزد و آه از نهادش بر نکشد
این دوستیست نه والله جای این هست که دوستانش خاکسار نشین شوند و در همه عمر سیاه پوش باشند
و در همه دم اشک ریز باشند چنانچه ملائکه تا قیامت بر او میگریند و در مصیبت او از کوه و صحرا
میشنوند مرغان مصیبتش را فراموش نکرده اند و آسمان هنوز بر او میگرید و زمین هنوز از بلیه او در
اضطراب و دریاها هنوز در موجند باری نوحه باد کن او را و آهی بکش همچنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله هر گاه یاد میکرد اشک از دیده میریخت و آه از دل میکشید ابن عباس میگوید که دو سال از عمر شهید
علیه السلام گذشته بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را سفری عارض گردید در اثنای راه ایستاد و گفت
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ ابر از دیده های مبارکش فرو ریخت یکی پرسید سبب گریه تو چیست یا
رسول الله فرمود در این وقت جبرئیل بر من نازل شد که در کنار شط فرات زمینی است که آنرا کربلا میگویند
در آنجا میکشند فرزند من حسین علیه السلام را و گویا می بینم او را و محل کشته شدن او را و محل دفن او را
وَکَاَنِّی اَنْظُرُ اِلَی السَّبَایَا عَلَی اَقْتَابِ الْمَطَایَا وَقَدْ هَتَکْنَ رُءُوسَ وُلْدِ الْحُسَیْنِ اِلَی یَزِیدَ گویا نظر میکنم
و می بینم اسیران او را و زنان او را که بر اقتاب های شتران سوار کرده اند و گویا می بینم که سر فرزندان
نکند مگر آنکه مخالفت خدا در میان دل و زبان او افتد یعنی او را بر کفر و نفاق بمیرانند و او را بعذاب

عذاب نمایند پس جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله از سفر برگشتند مغموم و مهموم و محزون و دلگیر بر منبر بالا
رفتند و با خود بردند دو فرزند خود حسن و حسین علیهما السلام را و خطبه خواندند مردم را موعظه
کرد و بعد از خطبه دست راست را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ را بر حسین علیه السلام گذارد
و گفت خدایا منم بنده تو و فرستاده تو این دو فرزندم از پاکزگان عترت منند و از نیکان ذریه
منند و فاضل ترین نسل منند که ایشان را بعد از خود در میان امت خود میگذارم و قد اخبرنی
جبرئیل ان ولدی هذا مقتول بالسم والآخر شهید مضرج بالدم خدایا امین وحی خبر داد
که این فرزند مرا بزهر میکشند و آن دیگر را بشمشیر بلا میکشند و بدنش را بخونش رنگین مینمایند
خدایا شهادت را از برای فرزندم مبارک گردان و او را از سادات شهدا گردان و برکت مده کشنده
او را و کسیکه او را یاری نکند و کشنده او را با سفل درک جهنم برسان اهل مسجد چون این کلام را از
جبرئیل امین استماع کردند صدا بگریه بلند کردند حضرت فرمود ایها الناس ستکونون ولا تنصرونه
امروز بر او میگریید و فردا او را واگذارید و او را یاری نمیکنید خدایا تو ولی و ناصر او باش ابن
قولویه باسناد خود از ام سلمه روایت کرده که شبی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از نزد ما رفت و زمان
طویلی از ما غایب شد چون برگشت غبار آلوده و ژولیده موی و گرد آلوده بود و دست خود را هم
گذارده بود عرض کردم یا رسول الله ترا ژولیده و غبار آلوده می بینم فرمود مرا بردند مرا بنوینوی
موضعی از عراق که آنرا کربلا میگویند و نمودند بمن در آن موضع محل کشتن فرزندم حسین علیه السلام را
و جماعتی از اولاد من و اهل بیت من را پس برچیدم من از آن موضع تربتی را که بر آن خون ایشان ریخته
و آن در دست من است پس دست را گشود و فرمود خذیه فاحفظیه بگیر این را و حفظ کن آنرا چون آنرا
گرفتم مانند خاک سرخی بود آنرا در قاروره ضبط کردم و سرش را بستم و آنرا حفظ میکردم چون ایام
حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق متوجه شد در هر روز و در هر شب آنشیشه را بیرون میآوردم و نظر بآن
میکردم و آنرا بو میکردم و میگریستم در مصیبت چون روز دهم محرم رسید همان محرمی که کشته شد در
اول روز بیرون آوردم بحال خود بود و در آخر روز رفتم بسر آن ناگاه دیدم آنرا که بخون تازه مبدل
شده پس بگریه در آمدم و فریاد و فغان و شیون برکشیده و گریه بسیار کردم ولکن از ترس دشمنان اظهار
نمیکردم که مبادا بشنوند و شماتت کنند تا آنکه خبر شهید کردن همان روز ما را شهید کرده بودند فوا
اسفاه من مصیبة انبتت عن الرسول واحرقت کبد البتول واحرقت قلوبا علی الاجساد العاریة
والاعضاء المقطعات والاجسام الناعمات المطرحة فی البراری بین الفلوات وواحزناه علی البتول

النسوة المسودات والعلويات الباردات والخامشات على الوجوه السافرات والخدود الملطمات و
الأيدي المغلولات والأعناق المكبلات وكأني بهن مهتوكات الحجاب مرفوعات الخباء منزوعات
الثياب محمولات على الأقتاب مسوقات بالأطناب مخدرات في الأسراب يتنادين بالويل والثبور
وواغربتاه وواجداه وواأبتاه أه لهفي على ربات خدور ابرزت بعد الستور لكل عبد كوع ابصرت
واندوه بران زنان مخدره كه از پرده بيرون كشيدند ايشانرا بجهة هر بد بد خلقت معوجي اسيفي على
فتيان أحدث اصبحن يساقين بكل قهر بلقع اى تاسف اندوه بران زنان بيكس كه در ميان دشمنان
كرفتار بودند و دشمنان مقنعه و چادر از سر ايشان ميكشيدند لهفي على تلك الحرائر واعلاهن قهرا
يجاذبهن فضل البرقع ابصرت واندوه بران زنان بيكس كه در ميان دشمنان كرفتار بودند دشمنان
مقنعه و چادر از سر ايشان ميكشيدند لو رأين الإله زينب إذ مشت وهي الوقور إلى الهيجا
المسرع تدعوه والأحزان بالأفؤاد ما والدمع يسرع بالدموع المنبع بعد از آنكه موش منكم
زينب دختر امير المؤمنين عليه السلام را با آن وقار و سكينه كه داشت از اضطراب ميدويد ندبوى
بدن شريف و عنصر لطيف برادر و شوهر و با دل محزون و ديده كريان و جكر خون چكان بان مرد
شهيد از خطاب ميكرد أخي أعظم ما ألاقيه من البلوى رزأك يا ابن أمي فاسمع اى برادر
بدانكه عظيم تر از همه مصيبتهاى من فراق تو و محرومى من از خدمت تو ميباشد أخي ما لك بين
نسائك معرض والكل منك بمنظر وبمسمع اى برادر خواهرانت را چه روى داده كه از طفلهاى يتيم
روى كردانيده و اعراض كرده از ايشان و حال آنكه همه در پيش حاضر ميباشند ذلت ايشانرا
مى بينى و كلام جانسوز ايشانرا مى شنوى أخي ما عودتني منك الجفا فعلى من تجفوني تجفوهم
معي اى برادر همه شب با من مهربان بودى مرا عادت نداده بجفا و بى التفاتى پس ترا چه روى
داده كه بى التفات شده با خواهر خود و دختران خود أخي شق الجيوب عليك رضيعي وموثقي
فيك ليس بمقنع اى برادر مصيبت تو نا اينقدر عظيم است بر من كه پاره كردن جامه در مصيبت تو
مرا راضى كرداند بلكه هلاك شدن من در اين مصيبت كمست و مرا كفايت نميكند أخي هل لك
رجعة يحيى بها أرواحنا هيهات ما من مرجع اى برادر آيا ميتواند شد كه يكبار ديكر بر كردى تا
جانهاى ما تازه كردد و بار ديكر ارواح ما زنده كردد هيهات هرگز اين نخواهد شد و اين آرزو هرگز بر نخواهد
آمد أخي لو قبل العدى منا الفدى لفديناك منا أنفس لم تجزع اى برادر اكر دشمنان قبول
ميكردند كه ما فداى تو شويم و بعوض تو ما را بكشند هر آينه ما فداى تو ميشديم بطوع و رغبت

توکشته میشدیم أَوَ حَتَّى هٰذَا بِخِلَافِ الشَّجَاعَةِ فَلَا وَحَتَّى السِّقَامُ بِجِسْمِهِ الْمُتَضَعْضِعِ ای برادر این نیز از علایل اصحاب شجاعت است که از مرض و ناخوشی نزدیک هلاکت رسیده وَأَخَتَّى زُوِّدَ بِالْوَدَاعِ سَكِينُهُ بِأَخِيهِ مَفْقُودٍ وَخَيْرُ مُوَدِّعٍ ای برادر با دختر سکینه تکلم کن و توشه از التفات خود بسوی او بده برای فنش با وعطا فرما که هنگام وداع او است ای بهترین رفتگان و وداع کرده شدگان أَوَ حَتَّى قَدْ صَلَّتْ قَلْبَ رُقَيَّةَ بِجَفَا الْإِعْرَاضِ أَحَتَّى تَضَعْضَعُ ای برادر با اعراض و بی التفاتی دل دختر رقیه را از غصه شکافتی شکافتن عظیم وَأَحَتَّى ابْنَ أَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى لِيَرَى انْكِسَارِي لِلْعِدَى وَتَخَضُّعِي ای برادر علی مرتضی کجا است تا ببیند که دختر تو چگونه خضوع و فروتنی میکند در نزد دشمنان وَأَحَتَّى قَلْبِي بِأَوْنَى بِلَوْمَامِهِ إِنْ لَمْ يَذُبْ مِنْ لَوْعَتِي وَتَفَجُّعِي ای برادر اگر دلم در مصیبت تو آب نگردد بعهد دوستی وفا نکرده است بدانکه تاثیر و تمام هر کس در این مصیبت بقدر محبت اوست و محبت بقدر معرفت است و معلوم است که کشتن موجب غم و اندوه نمیشود بلکه بسا اشخاص که کشته میشوند و کسی غمناک نمیشود بلکه بسا هست که شاد میشوند بلکه باید شاد نشوند و این امر بدیهی است و اما اگر کشتن از روی ظلم باشد صاحب ایمان البته مهموم میشود بلکه هر عاقلی مهموم میشود چون قبح ظلم را هر عاقلی ادراک مینماید چون هر قدر جلالت و بزرگواری سید الشهداء علیه السلام را بیشتر بخورد ظلم بر او عظیم تر میباید و هر چند مرتبه او را بلند تر یافت محبتش بیشتر در دل قرار میباید و هر چند محبت زیاده میشود زیادتر متالم میگردد و کسی او را بحق معرفت نمیشناخت مگر فرزندش سید الساجدین علیه السلام زیرا که امام را امام میشناسد و دیگران چنانچه باید شناخت ندارند که بشناسند بلی هر کس بیک نحوی تصور کرده و بیک نحوی شناخته یکی همین قدر میداند که مردی بود کریم و شجاع و عالم و نجیب و بزرگ زاده و زاهد و عابد و او را بی تقصیر کشتند و همین قدر متالم میشود یکی زیاده از این میداند و زیاده متالم میشود و یکی میداند که لنگر آسمان و زمین بود بحیثیتی که آسمان و زمین و ملائکه و ذرات عالم در فرمان او بودند و جمیع عالم عکس از شعاع نورش بود وَكَانَ إِذَا شَاءَ اللّٰهُ وَإِذَا كَرِهَ اللّٰهُ وَإِذَا رَضِيَ رَضِيَ اللّٰهُ وَإِذَا غَضِبَ غَضِبَ اللّٰهُ و اگر اشاره میکرد آسمان بزمین و زمین بآسمان منقلب میشد لکن اگر باین علم و قدرت با خلق سلوک مینمود امام جمعه نمیشد و بیک دیدار هم ممتاز نمیشد و اگر بمرتبه امامت شمشیر میزد بیک حمله بلکه بیک ضربت بلکه بیک اشاره عالم و ما فیها را منعدم میساخت لکن معلوم نمیشد که خدا او را درجه داده که انبیا و مرسلین از روی درجه او کنند و ارواح انبیا و مرسلین زیارتش کنند و ملائکه مقربین بمرتبه بزرگ جویند و قاتلش را بدرکی رسانند که کسانیکه چهار صد سال دعوی خدائی کردند

کردند بان عذاب نرسیدند و اگر با بنطریق با خلق سلوک میکردند و ظالم را مقدم میکردند و از نهر
تیغ بیرون میکردند از کجا بهم میرسید این دوستان و شیعیان که بدو روم بنشستند شب و روز بر او گریه کنند
تا مستحق رحمت خدا شوند باری همچنانچه در همه کمالات اکمل از همه عالم بودند صبر ایشان نیز از همه عالم
اکمل بود چنانچه صبر کرد که ملائکه مقربین از صبرش تعجب کردند سی هزار تیر و نیزه و شمشیر و خنجر بجهت او
کشیدند و روا از آن نگردانید و لکن از اینجا معلوم میشود که بلیه اش چه قدر عظیم بود که چنین شخصی را
چنین ظلمی که بر احدی نکردند کنند و از اینجا ظاهر میشود که سید الساجدین علیه السلام چه قدر در مصیبت
برادران بود و اهل بیت سالت علیهم السلام چه قدر بر ایشان دشوار بود و زنان و دختران رسول
چه قدر بر ایشان سخت بوده تعجب است که بعد از این مصیبت هلاک نشدند داری اگر شیر از پستان
مصیبت نخورده بودند بعد از حسین علیه السلام لب ایشان بخنده گشوده نشد انقدر گریه کردند که طوق
واشک از دیده ایشان خشک گردید شب و روز بغیر از نوحه و گریه شغلی نداشتند نه در فکر غذا بودند
و نه خواب نه آرام میگرفتند علی بن الحسین علیه السلام همه ایشان طعام مهیا میکرد و باب آمیزش
در کتاب شریف کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شد که زنی از زنهای آنحضرت که از قبیله بنی
کلب بود بعد از شهادت آنحضرت ماتم او را برپا کرد و زنان را در خانه خود جمع کرد انقدر بر او نوحه
و گریه کردند که آب دیده ایشان خشک گردید آب دیده ایشان تمام شد و رمق دیده در میان زنان
یکی از کنیزان اشک از دیده اش جاری میباشد گفت من چون دیدم که اشک از دیده ام خشک گردیده
سویقی ساختم و خوردم اشکم جاری شد پس آن زن صاحب عزا امر کرد که سویقی ساختند و طعامها مهیا
کردند و خود خورد و دیگران خوراندند گفت میخواهم فوت یابم بر گریستن بر حسین علیه السلام و از حضرت
صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند ما اکتحلت بماء ثمة ولا اختضبت ولا رأی فی دار قبیلتی
دخان من یوم حتی قتل عبد الله بن زیاد زنی از قبیله بنی هاشم سرمه نکشید و خضاب نکرد تا اینکه
دود از خانه احدی از بنی هاشم بلند نشد تا اینکه پسر زیاد کشته شد و اینها از بجهت باشد روایت
شده است که او روایت کرده است از فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود ما اختضبت امرأة منا
ولا اجالت فی عینها مرودا ولا امتشطت حتی بعث المختار و امر عبد الله بن زیاد زنی از قبیله ما
حنا بدست و یا کذاشت کحل از سر بچشم نکرد تا اینکه مختار سر پسر زیاد را فرستاد
بدانکه ذکر زنان در اخبار بجهت آنکه زنان محل زینت میباشند و الا نه مرد و نه زنان هیچ
کس زینت نکرد خصوصا سید الساجدین علیه السلام که چنانچه وارد شده است چهل سال بر پدر

بزرگوارش گریست شب و روز روزها روزه بود چون افطار میکرد افطارش را حاضر میکردند
در برابر رویش میگذاشتند بران نظر میکرد و میفرمود قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ جائِعاً قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ
عَطْشاناً فرزند پیغمبر را با شکم گرسنه کشتند فرزند پیغمبر را با لب تشنه شهید کردند و در حدیث
دیگر وارد شده است که از روزیکه سر مقدس آن بزرگوار را در مجلس یزید دیگر گوشت سر گوسفند را
نخورد و در وقت افطار که طعام بجهت او میاوردند میفرمود وَاَبَتاهُ لِکُرْبَتِکَ یا اَبَتاهُ وَاسَفا
لِقَتْلِکَ یا اَبَتاهُ پس گریه میکرد و میگفت فرزند فاطمه را با لب تشنه کشتند و فرزند فاطمه را
با شکم گرسنه کشتند من آب طعام محروم گوارا مباد بر من آب و طعام دشوار است بر من ای پدر کاش
ندیده بودم مصرع تراو محل افتادن تو ابر زمین پس نقد گریه میکرد که روی شریف و محاسن
مبارکش از آب دیده تر میداری اینها غریب نیست زیرا که یکفرزند از یعقوب علیه السلام مفقود
شد و در دنیا بود با نقد گریست که دیده اش کور شد و پشتش خم شد و موهایش سفید شد اسم یوسف
میبرد غش میکرد و فریاد وَاَسَفا عَلی یُوسُفَ میزد تا پیر شد و سید الساجدین علیه السلام که یوسف
و یعقوب با او توسل میجستند و خدا را با او میخواندند بدیگر با نیزه و شمشیر پاره پاره اش کردند
و شل گوسفند او را ذبح کردند بدنی که پرورده دوش و دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود او را برهنه
و عریان بر روی خاک و خون انداختند از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که بچه مرتبه بود حزن یعقوب
بجهت یوسف فرمود هفتاد زن بچه مرده بود اگر حزن یعقوب بقدر هفتاد زن داغ دیده
بود با حزن سید الساجدین علیه السلام چه قدر بود یوسف را بزندان بردند انقدر گریست که اهل
زندان بستوه آمدند گفتند یا شب گریه کن یا روز تا ما یکی از شب و روز آرام گیریم و حال آنکه زندان
یوسف زندان عداوت نبود بلکه زندان محبت بود زیرا که بجهت محبت و عشقش او را بسوی خود میخواندند و او
قبول نمیکرد بزندانش انداختند که قبول کند و در زندان غل و زنجیر نداشت و سید الساجدین علیه السلام
بزندان انداختند و غل و زنجیر بر گردن و دست او بود و از یکطرف زنان بیکس و خواهران و عمهای طفلان
در زندان و بند و رسن بدست و بلا در زندان بیکه ایشان را از سرها و کوها نگاه نمیداشت تا آنکه
روهای شریف ایشان از آفتاب پوست انداخت روایت شده که چون یوسف را از چاه بیرون آوردند
و روانه مصر کردند در بین راه عبورش بقبر مادر افتاد یوسف چون نظرش بقبر مادر افتاد عریان
مبارکش جاری شد خود را از شتر انداخت و بر سر تربت مادر نشست و عهد صبا و نشو و نما یاد آمد که
در دامن مادر بود و حال بر شتر سوار او را شهر شهر میبردند اشک از دیده اش جاری شد و فریاد زد که

يا أُمَّاهُ أَرَقِّي رَأْسَكِ وَانْظُرِي إِلَى حَالِ وَلَدِكِ بِنَا أَيْ مادر سر از خواب بردار و نظر بر حال فرزند خود بین و در
حال فرزند خود نظر کن و در راه خدا ببلاهای دنیا ای مادر زمانیکه سید الساجدین علیه السلام در اول
بیری بکار فلکاه رسیدند و پدر را بر زمین افتاده دید او را چه حال عارض شد ای مادر زمانیکه پدر
او را در بر میگرفت و میبوسید و حال بانو علیها السلام تذلیل کرد بدن چه بر او بگذشت و او افتاد از فکر خود
رفته بود و نگاه بانو علیها السلام تحمل کرد بدن بلکه یاد میکرد کان بدنی که بر دوش پیغمبر جا داشت
غسل و کفن و برهنه و عریان بر زمین افتاده و کسی امداد نشد بتوان نمیتابد در آنحال حالیکه غارت
شد او را که نزدیک بود که جان از بدن شریفش جدا گردد و مرد نانوا لحبیبی دیگر است خصوصاً معصوم
یا خواهر آن رسید خدا زن و زنانوا چه حال بود و چه بر جان میرسید دختر ناز پرورش سکینه که همیشه
او را در بغل میگرفت و رفیقه گریه میکرد اشکش از چشمش پاک میکرد و میگفت گریه مکن که بتو
مرا میسوزاند ای مادر زمانیکه پدرش را کشتند و بخون آغشته دید چه بر جان نازنین او رسید ای مادر رفیقه خود
او را دید که بر زمین افتاده بود خود باید با پیری رود چه بر جانش رسید وَمَا أَنْسَ أُخْتَ السِّبْطِ زَيْنَبَ
إِذْ هَوَتْ لِتَقْبِيلِهِ أَكْرَمَ بِهَا مِنْ كَرِيمَةٍ فراموش نمیکنم خواهر آنحضرت زینب خاتون را در آنحالیکه خود
بر روی جسد نورانی برادر انداخته بود که او را ببوسد وَثَنَتْ كَفَّ السِّبْطِ مِنْ بَعْدِ لَثْمِهِ تُقَبِّلُهُ
وَجْنَةً بَعْدَ وَجْنَةٍ پس آن بدن شریف را میبوسید وَنَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا بَعْدَ مَا وَهَتْ
وَالْحِمِّ وَمِيتِهِ أَخِي يَا هِلَالَ الْأَغَابِ بَعْدَ طُلُوعِهِ فَمَنْ فَقْرُهُ أَضْحَى نَهَارِي كَلَيْلِي پس جبکه بلند
میکرد که ای از رفتگانم و ای از بازماندگانم و از شدت مصیبت و اندوه سست شده بود و میگفت
ای برادر که طالع شدی و عالم را روشن کردی و غروب کردی و روز را مانند شب سیاه کردی
فَإِلَى الْمَصَائِبِ أَشْتَكِي فَرَاقَكَ أَمْ هَتْكَ وَذُلِّي وَغُرْبَتِي ای برادر کدام مصیبت را شکایت کنم آیا
فراق دوری تو را یا هتک حرمت یا ذلت و غربت خود را أَمِ الثَّوْبُ سَلْوَاً أَمِ الْجِسْمُ عَارِياً أَمِ الْخِدْرُ
مَهْتُوكاً بِبَعْضِ صَبَابَتِهِ آیا شکایت کنم بتو برهنگی خود را یا بیان کنم درد دل خود را أَمِ الثَّوْبُ مَسْلُوباً
أَمِ الْجِسْمُ عَارِياً أَمِ الْخِدْرُ مَهْتُوكاً بِبَعْضِ صَبَابَتِهِ آیا شکایت کنم بتو برهنگی خود را یا بیان کنم درد دل خود را
و خون دل خود را از گلوی ریزان أَمِ الظَّهْرُ مَرْضُوضاً أَمِ الشَّيْبُ قَانِياً أَمِ الرَّأْسُ مَرْفُوعاً كَبَدْرٍ بِدِجْنَةٍ
آیا شکایت کنم از آنکه عارض شوم از سنگ پاهای شکسته تو یا محاسن خون خضاب تو یا سر بلند تو
که از نیزه بلند کردند أَمِ الرَّحْلُ مَنْهُوباً أَمِ الْمِسْرُ نَاعِياً وَالْوَيْلُ مَكْبُوتاً بِحَرِّ لَظَى آیا درد دل خود را
بیان کنم از جنگ تاراج شده آیا اسب تو از خون تو و وی پر از خون که زود در عقاب نه خفته اند